

از

سوره یوسف

بیاموزیم

حکمتیار

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سوره یوسف در مکه مکرمه و در شرائطی نازل شده است که پیامبر علیه السلام با مخالفت های شدید قریش مواجه بود، این مخالفت ها را کسانی رهبری می کردند و برای تشدید آن تلاش می ورزیدند که پیامبر علیه السلام و دعوتش را تهدید جدی برای زعامت خود می شمردند و در برابر شخصیت پیامبر علیه السلام و عظمت فکری و اخلاقی او احساس حقارت نموده، گمان می کردند که برتری ها و شایستگی های پیامبر علیه السلام باعث خواهد شد تا رهبران محلی و قبیلوی قریش از صحنه کنار بروند و همه مردم او را بحیث زعیم و پیشوا خود برگزینند. این مخالفت ها زمانی بیشتر تشدید گردید و به اوج خود رسید که صنایع قریش مشاهده کردند جوانان قوم و شخصیت ها صالح و شایسته جامعیه بطور گسترده به پیامبر و دعوت او می گروند، دامنه نهضت به سرعت گسترش می یابد و فشارها، تهدیدها و شکنجه و تعذیب جوانان گرویده به این جنبش نیز مانع گسترش روز افزون آن نمی شود، از اینرو عده ای بر اخراج و تبعید پیامبر علیه السلام از مکه تأکید داشتند، عده ای در پی قتل او افتادند و برخی به زندان کشاندنش را می خواستند. اقارب نزدیک پیامبر چون ابولهب بجای آنکه بهترین دوستان و مؤیدین او باشند در صفوف بدترین دشمنان او قرار گرفتند، در بحبوحه طوفان این

مخالفت‌ها و عداوت‌هاست که این سوره نازل می‌شود و در داستان آموزنده یوسف علیه السلام به مخالفان نهضت تفهیم می‌کند که سرنوشت شما شبیه سرنوشت مخالفان یوسف علیه السلام خواهد بود، آنان نیز علیه او حسادت ورزیدند و از هیچ نوع ستم و جفا در حق او دریغ نکردند. توطئه قتل و طردش را روی دست گرفتند، به چاه انداختند، گذاشتند چون برده ئی به بهای ناچیزی فروخته شود، به زندان کشانند و سالهای متمادی در زندان نگهداشتنند، ولی نتوانستند مقدرات الهی را تغییر دهند و از رسیدن یوسف علیه السلام به مقامی که شایسته او بود مانع شوند.

سوره یوسف را زمانی می‌توانیم بخوبی درک کنیم و مفهوم هر آیه و ابعاد گسترده مضامین آنرا دریابیم که جو حاکم بر وادی مکه در اثنای نزول این سوره را و پیامی را که معاندین و مؤیدین نهضت از هر آیه آن دریافت می‌کردند در نظر داشته باشیم.

آیات روشنگر این سوره به پرسش‌های زیاد کسانی پاسخ دقیق ارائه می‌کند که در جو جناح بندی‌ها و رقابت‌های سیاسی قرار دارند و میان مدعیان قیادت و زعامت، شاهد کشمکش و نزاع بر سر رهبری مردم اند و خواهان شناسائی انگیزه‌ها و محرکات این نزاع اند.

حکمتیار

ثور ۱۳۷۸

تهران - ایران

از سوره یوسف پیاموزیم

معرفی سوره

سوره یوسف شامل ۱۱۱ آیه است که به استثنای ۳ آیه مقدمه و ۸ آیه تتمه سوره همه به داستان آموزنده یوسف علیه السلام اختصاص یافته است. همانگونه که این سوره با سه حرف ا، ل، ر آغاز شده است، مضامین محوری این سوره که همه آیات بر محور آن می چرخد نیز سه موضوع است، گویا این سوره نماد تاریخی و عملی این مضامین سه گانه است که در فراز و نشیب این داستان به نمایش گذاشته شده:

الف: رهروان راه خدا حتماً با آزمون ها و ابتلاءات جانکاه و جانفرسا مواجه می شوند تا آنجا که شخصیت های اولوالعزمی چون پیامبران، گاهی به مرحله یأس و ناامیدی میرسند و گمان می کنند که نسبت به تأیید محتوم الهی و پیروزی و غلبه حتمی بردشمن، تصورات اشتباه آمیزی آنانرا فراگرفته و بیجهت خوش باوری کرده اند و نسبت به پیروزی خود این همه اطمینان واهی داشته اند.

ب: در پایان آزمون های دشوار و در مرحله یأس و ناامیدی از پیروزی نهاییست که تأیید الهی به سراغ شان رسیده، نجات یافته اند و به پیروزی رسیده اند.

ج: نیروهای شر و فساد و عناصر مجرمیکه با دعوت پیامبران به مقابله پرداخته اند، در پایان این کشمکش، بطور ناگهانی و خلاف تصور و انتظار شان و به یکبارگی مورد مواخذه قرار گرفته و با عذاب دردناک الهی مواجه شده اند.

این سه مبحث مهم، در آیه قبل از تتمه سوره با ایجاز و اختصار چنین آمده:

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوْا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّي مَن
ذَشَاءٌ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾ يوسف

تا آنکه پیام آوران مأیوس شدند و گمان بردند که (وعده یا انتظار) دروغین آنانرا فریفته است، ناگه نصرت و تأیید ما به سراغ شان رسیده و بهرکی خواستیم نجات داده شد، و عذاب ما از ستمگران مجرم باز داشته نشود "باهیچ نیرو و هیچ تدبیری نمی توان عذاب الهی را از ستمگران بازداشت"

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۲ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْءَانَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۳

۱- ا ل ر (۱) اینها اند آیات همان کتاب روشنگر.

۲- ما آنرا قرآن (خوانای) عربی ای فرود آوردیم (۲) تا عاقلانه دریابید.

۳ - و با وحی این قرآن بسویت ما بهترین قصه ها را به تو حکایت می کنیم،
درحالیکه قبل از آن (چون دیگران از آنها) بی خبر بودی. (۳)

حروف مقطعات و رابطه آنها با مضامین سوره

(۱) در ادبیات قبل از اسلام می یابیم که برخی از نویسندگان، نوشته های شانرا با حروف مقطعات آغاز کرده اند، این شیوه در ادب زمان جاهلیت معمول و برای همه قابل فهم بود، با نزول قرآن و ذکر این حروف در ابتدای برخی از سوره ها، برای احدی سوالی ایجاد نشد و از جمله صحابه هیچ کسی پیامبر علیه السلام را در باره آن نپرسید و هیچ روا یتی در این رابطه نداریم. پس از گذشت زمان، این شیوه متروک قرار گرفت و رمزی را که افاده می کرد به فراموشی سپرده شد، اختلاف میان مفسرین در مورد حروف مذکور از همینجا نشأت می کند.

اگر سوره هایی را که با این نوع حروف آغاز شده دقیقاً مطالعه کنیم به

وضوح می یابیم که حروف مذکور با مضامین محوری سوره ارتباط تنگاتنگی دارد: سوره^۲ که با يك حرف آغاز شده می بینیم که در مورد يك موضوع مهم و محوری به بحث پرداخته، اگر با دو و سه... حرف آغاز شده، دو و سه... موضوع اساسی و بنیادی در آن به بحث گرفته شده، اگر حروف بشکل منظم و با مراعات موقعیت حروف، چون (ا ل م) آمده، موضوعات مورد بحث در سوره نیز بطور منظم یکی پی دیگری و جداگانه بررسی شده و در تتمه سوره و اکثراً "در آخرین آیه، خلاصه این مضامین به نحوی آمده که هر جمله را می توان عنوان مبحث مربوطه اش گرفت، ولی اگر نظم حروف مراعات نشده و پس و پیش آمده، چون (ا، ل، ر) که شکل منظم آن (ا، ر، ل) بوده در آنصورت مضامین محوری سوره نیز بشکل مختلط و توأم باهم آمده و هر موضوع بطور جداگانه و تحت مبحث مستقلی بررسی نشده. چنانچه در سوره یوسف، سه مطلب اساسی، در همه^۳ سوره یکجا و همزمان باهم و در خم و پیچ داستان آموزنده یوسف علیه السلام به بررسی گرفته شده.

قرآن خودش را چگونه معرفی می کند؟

(۲) در دو آیه نخستین این سوره، به پنج صفت مهم قرآن اشاره شده :

الف : قرآن کتابیست مبین، که اغماض، پیچیدگی و ابهامی در آن وجود ندارد و همه ای آیاتش روشن و واضح است. این کتاب بیانگر و روشنگر است، حقایق پوشیده را نمایان می کند، زوایای تاریک و پنهان از نظر انسان را روشن می سازد و هر چه درک حقیقتش برای انسان ضروریست قرآن به بیان آن پرداخته و حقیقتش را واضح ساخته است.

ب : این کتاب پیامیست از سوی خدا، که از "آسمان" "نازل" شده، و به مستوای ما باشندگان "زمین" "پائین" آمده، به حدی که حامل آن يك "امی" و

مخاطب نخستین آن "قوم امی". لطف و عنایت الهی چه عمیم و عظیم است، "پیامی" برای ما به زبان ما فرستاده، به زبان مردم و با کلمات مروج شان آنانرا مخاطب قرار داده با "پیامی" قابل فهم برای همه، روشن و واضح.

قرآن از آسمان به زمین "نازل" شده و برای "اهل زمین" قابل فهم است

چرا عده ای قرآن را غامض و پیچیده می خوانند؟

متأسفانه عده ای از دین داران حرفوی، قرآن آسان، واضح و قابل فهم برای همه را پیچیده و غامض جلوه می دهند. درحالیکه قرآن از "آسمان" به "زمین" آمده و رهنمائی ها و هدایاتش برای تنظیم امور انسان در روی "زمین"، ولی آنان با تعبیرها و تفسیرهای پیچیده شان این کتاب را از (زمین) به آسمان بالا می برند، به آنجا که از دست رسی همه بالاتر و پی بردن به پیام های آن برای احدی مقدور نباشد.

قرآن و عقل انسان

ج : در نام این کتاب صفت خوانائی مضمّن است، پیام های واضح آنرا در لابلای الفاظ و کلمات روشنش بخوبی می توانید بخوانید و دریابید، اغماض و پیچیدگی و تعقیدی در الفاظ آن وجود ندارد.

د : به زبان قومی نازل شده که اولین مخاطب این کتاب بوده، زبان عربی.

ه: قرآن عقل انسان را مخاطب قرار داده، آنرا بر می انگیزد و به تعقل و تفکر وامیدارد، هیچ چیز مغایر عقل سلیم انسانی در آن سراغ نمی شود.

حقیقت داستانهای قرآن

(۳) داستان های قرآن را اساطیرالاولین و قصه های تاریخی پیشینیان مپندارید،

اینها احسن القصص (بهترین داستانها) اند، که در آن حقایق بزرگ و مفاهیم عظیم و عمیق، در نمونه های تاریخی اش به نمایش گذاشته می شوند و تجسم عینی می یابند. این قصه ها را چون داستانهای تاریخی مروج میان مردم بشمارید، بلکه "اسراری از غیب" بشمارید که فقط با وحی می توان به آن دست یافت، عامه مردم را که بگذار حتی پیامبر علیه السلام نیز قبل از نزول وحی از این اسرار غیبی بی خبر بود.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ، قَالَ يَبْنَئِي لَا تَقْضُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ .

۴ - آنگاه که یوسف به پدرش گفت: پدرجان! یازده ستاره و آفتاب و مهتاب را (در خواب) دیدم، آنها را در حال سجده برای خودم دیدم

۵ - گفت: پسر عزیزم! از رؤیایت به برادرانت حکایت مکن ورنه مکر و نیرنگی برضدت بکار خواهند گرفت، چون شیطان دشمن هویدای انسان است. (۴)

تعبیر رؤیای یوسف علیه السلام و توصیه های پدرش به او

(۴) این آیات چند مطلب اساسی را بازگو می کند:

الف - در رؤیای یوسف علیه السلام ستاره های یازده گانه رمزی برای یازده برادرش و آفتاب و مهتاب رمزی برای پدر و مادرش بوده و نشان می دهد که زبان رؤیا رمزگونه است، قاموس جداگانه ای دارد، همه چیز در آن بشکل رموز و سمبول ها به نمایش گذاشته می شود.

ب - اظهار انقیاد ستاره گان و آفتاب و مهتاب در برابر یوسف علیه السلام که در لفظ سجده تعبیر شده است انقیاد برادرانش در برابر او و اعتراف همه اعضای

خانواده به برتری و بزرگی او را افاده می کند.

ج - شایستگی ها و برازندگی ها در انسان، حسادت ها و حقد و کینه افراد حسود و حقوق را بر می انگیزد و به عداوت و دشمنی با او می کشاند.

د - گمان مکنید که حسادت پدیده طبیعی در انسان است، نه، بلکه این شیطان است که این بیماری را در انسان باعث می شود، اگر شایستگی ها و برازندگی ها در دیگران، تمنای وصول به آنها در تو بر انگیزد و ترا به دستیابی به شایستگی ها و فضایل ترغیب کند و شور و شوق و تمنا را در تو ایجاد کند این يك امر طبیعیست، ولی اگر ترا به حسادت و عداوت با صاحبان فضل و شایستگی وادارد و تمنای زوال آنها در دیگران در تو باعث شود، متوجه باش که شیطان بر دل و دماغت سایه افکنده و این احساسات منفی را در تو برانگیخته است.

ه- اسرار خود را نگهدار و از افشای آن مخصوصاً نزد اقربان و آنانکه قصد تنافس و رقابت با تو را دارند خودداری کن.

و - یعقوب مرد آگاه و بادریتی است که از يك سو به کنه و تأویل رؤیای فرزندش دقیقاً پی می برد و از سوی دیگری به او توصیه می کند که از افشای آن نزد برادرانش خودداری ورزد تا مبادا شیطان حسادت های آنها را تحریک نکند و به کید و مکرری علیه او وادار نسازد.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آئِلٍ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٦

٦ - و بدینسان پروردگارت ترا بر می گزیند و تأویل احادیث را بتو می آموزد و

نعمتش را بر تو و آل یعقوب همانگونه به اتمام می رساند که قبلاً بر اجدادت ابراهیم علیه السلام و اسحاق علیه السلام به اتمام رسانده بود، یقیناً که پروردگارت دانای با حکمت است. (۵)

(۵) این تعبیر مطالب مهم آتی را احتوا می کند:

الف - سجده ستارگان و آفتاب و مهتاب که رموز رؤیایی برادران و والدین او اند و انقیاد اعضای خانواده را در برابر او به نمایش گذاشته است، نشانه اینست که خداوند جل شأنه او را به مقام جلیلی مفتخر می سازد و بر دیگران فضیلت می بخشد و قیادت و رهبری خانواده یعقوب علیه السلام را به او می سپارد.

معنی تأویل الأحادیث

ب - علم "تأویل الاحادیث" را به او عنایت می کند، یعنی از يك سو علم تعبیر رؤیا به او داده می شود و از سوی دیگری استعداد رسیدن به ژرفای هرسختی و درایت پی بردن به کنه و ریشه هرگفته ای به او عطا می گردد، کمال فهم و بینش انسان در آن است که بتواند اسرار گفته ها را دریابد و انگیزه ها و مقاصد آنها درک کند.

ج - باید بنگریم که یعقوب علیه السلام از کجای رؤیای یوسف علیه السلام دریافته است که علم تأویل الاحادیث به او عطا می گردد؟

باکمی دقت می یابیم که اگر یعقوب علیه السلام می تواند رؤیای یوسف علیه السلام را دقیقاً تعبیر کند و همه ابعاد و مضمرات آنها توضیح دهد و فرزندش را به عواقب افشای آن متوجه بسازد تعبیر و معنای انقیاد یعقوب علیه السلام در برابر یوسف علیه السلام که در سجده آفتاب در برابر او به نمایش گذاشته شده فقط همین می تواند باشد که یوسف علیه السلام به فن تأویل الاحادیث نیز دسترسی خواهد یافت و حتی از یعقوب علیه السلام پیشی خواهد گرفت و به درجات بلند

تری در این فن نائل خواهد شد.

د - یعقوب علیه السلام از این رؤیا دریافت که خودش چون آفتاب و اولاده اش چون ستاره های درخشان زمان خود اند، بهمین خاطر به یوسف علیه السلام می فرماید که خداوند نعمتش را برتو و همه آل یعقوب به اتمام خواهد رساند، همانگونه که بر اجدادت ابراهیم و اسحاق علیهم السلام به اتمام رسانده بود، چنانچه آنان مورد انعام الهی قرار گرفتند و وسیله هدایت مردم شدند شما نیز مشعل فروزان راه مردم و وسیله نجات شان از تاریکی و ظلمت خواهید شد. از این بخش آیه بخوبی فهمیده می شود که بقیه فرزندان یعقوب علیه السلام با وجود جفائیکه در حق برادرشان یوسف علیه السلام مرتکب شده اند مورد آمرزش الهی قرار گرفته اند و مدارج بلند معنوی ارتقا یافته اند.

ه: داستان یوسف علیه السلام نشان میدهد که تعبیر یعقوب علیه السلام درست ثابت شد و همه بخش هایش یکی پی دیگری تحقق یافت.

حقیقت رؤیا

باید بنگریم که رؤیا چیست؟ چگونه ما را از قید زمان و مکان می رها کند، به آینده ها می برد و از حوادث بعدی مطلع می سازد؟ چه چیزی در رؤیا باعث می شود که ما در آن طرف حجاب زمان و مکان، به حقایقی پی می بریم که با حواس پنجگانه خود قادر به درک آن نیستیم؟ آیا ما حس دیگری نیز داریم که در خواب بیدار می شود؟ آیا این حس می تواند از قید زمان و مکان پا فراتر بگذارد و آن طرف حجاب ها را درک کند؟ و یا اینکه رؤیا نشانه حقیقت دیگریست و از ذات خیر و علیمی اطلاع میدهد که منبع الهام رؤیا های انسان است؟ اگر دو توجیه مذکور را درباره رؤیا نپذیریم چه توجیه دیگری می توان برای آن ارائه کرد؟ آنانکه

منکر خدا اند و انسانرا موجود مادی محض می شمارند و چیزی بنام روح و روان را نمی پذیرند، برای این نوع رؤیا ها چه توجیهی دارند؟ در زندگی همه، علی الاقل تعداد زیادی از انسانها، رؤیا های بشارت دهنده از غیب، در خواب شان نمودار می شود، همه را که کنار بگذار، يك نمونه کافیت که محققان حساس و دانشمندان منصف را برانگیزد تا پاسخ دقیقی برای پرسش های انسان در رابطه با این رؤیا ها ارائه کنند.

یکی از رؤیاهایم در زندان

من از ناحیه^۱ این نوع رؤیاها خیلی غنی بوده ام، اگر همه را بنویسم کتابی از آن درست می شود، ذکر دو نمونه را در اینجا مفید می شمارم:

در زمان ظاهرشاه در توقیف بسر می بردم و منتظر حکم محکمه بودم، شبی در خواب دیدم که برادر بزرگم اخترمحمد (که در زمان تره کی با پدر و برادر کوچکترم نورالدین یکجا به شهادت رسیدند) وارد اطاقم در توقیف شد و پس از معانقه بر چپرکت آهنی یکی از رفقای زندانم "داکتر محمد عمر شهید" نشست، پس از اندک صحبتی، انگشتر زرد بانگین فیروزه ئی اش را از انگشتش درآورد و بمن سپرد، در اخیر ملاقات در اثنائیکه مرخص می شد به جیبش دست کرد و سه نوت صد افغانیگی را بیرون آورد و بمن داد، رؤیایم در همینجا پایان یافت، فردا ناگه و بدون اطلاع قبلی و پس از طی مسافت طولانی از ولسوالی دور افتاده امام صاحب الی کابل، وارد اطاقم گردید، پس از معانقه روی همان چپرکت نشست و در انگشتش همان انگشتر، پس از چند لحظه صحبتی، انگشترش را بیرون آورد و بمن سپرد، من که همه^۲ این صحنه را شب گذشته در خواب دیده بودم، منتظر آخرین بخش رؤیایم بودم، در پایان صحبت ها و در اثنائیکه می خواست مرخص شود همانگونه که در خواب دیده بودم دستش را به جیب برد و سه نوت صد افغانیگی

را برون آورد و بمن داد، دستش را گرفتم و گفتم: بخدا سوگند که همه این صحنه ها را دیشب در خواب دیده ام.

رؤیایی شبیه به رؤیای یوسف علیه السلام

نمونه دیگری شبیه به رؤیای صادق یوسف علیه السلام است: درشب عروسی ام که جز لحظاتی همه را بیدار بودم، در رؤیایم با پسر عم خود که بعدها وفات کردند، بدون وسیله و ذریعه ای بسوی آسمان بالا رفتیم، به ایستگاه ستارگان رسیدیم، ناگه با رسیدنم به خوابگاه ستارگان همه از شرق بسوی غرب، موج گونه بحرکت افتادند، لحظه بعدتر دیدم همه ستارگان بدون دست مرئی ای باهم بافته شدند و تکه تکه زربافتی از آن ساخته شد که تار و پودش ستاره بود، این تکه همچنان بدون قطع و برش و بدون خیاط و دوزنده ای به کلاه های زرد تبدیل و در نزدیکی ما روی هم انباشته شدند، همراهم در جان خود توقف کرد و من بسوی خرمن کوچک کلاها رفتم تا این صحنه حیرت آور را از نزدیک ببینم، ناگه عده ای نا آشنا از چند جهت نامعلومی چون مشتری، بسوی خرمن کلاه جلو آمدند، هریک کلاهی برداشت ولی برسر خود نگذاشت، من نیز از آن میان کلاهی برداشتم و برفرق خود گذاشتم و از خواب بیدار شدم.

دو سال بعد از این رؤیا شامل پوهنتون شدم، با ورودم به پوهنتون و متصل آن حرکت اسلامی آغاز شد، لطف الهی شامل حالم شد و در معیت عده ای از برادران محصل توفیق ایفای نقش هرچند ناچیزی در تأسیس نهضت نصیبم گردید، در زمان سردار داؤد و بعد از دستگیری تعداد زیادی از برادران ما، به پاکستان که در شرق کشور ما موقعیت دارد هجرت کردیم، از آنجا صفوف پراکنده خود را دوباره منسجم ساخته به تربیه افراد پرداختیم، افرادی که مدتی را در دوره های

تربیتی نزد ما سپری می کردند به کشور بر می گشتند، پس از طی راه های پر فراز و نشیب که از کوه پایه های رفیع و از میان دره های ژرف می گذرند به منطقه مربوطه رسیده و در آنجا به دعوت افراد و تربیه و انسجام شان مصروف می شدند، در همین جریان بود که همه^۱ برادران در جلسه انگرد آمده و مسئولیت رهبری نهضت را به اتفاق به من تفویض کردند و آنگاه فهمیدم که تأویل رؤیای من چه بود؟

سی سال قبل وقتی این رؤیا را با هرکسی در میان می گذاشتم از تعبیر آن اظهارعجز میکرد ولی اگر امروز با هرکسیکه از جریانات افغانستان و چگونگی تأسیس نهضت اسلامی و تشکیل گروه های متعدد اطلاعی دارد در میان بگذارم به آسانی می تواند همه^۲ بخش های آنرا تعبیر کند.

رؤیا نشانه منبع الهام برتر از حواس انسان

و نشانه تقدیر و سرنوشت

این رؤیاها علاوه براینکه مظهر بعد روانی و روحی انسان است و وجود منبع الهام های فوق مادی را به اثبات می رساند حقیقت دیگری را به نام "تقدیر" و "سرنوشت" بازگو می کنند، تو در رؤیایت در جریان حادثه ای قرار می گیری که مدت ها بعد بوقوع می پیوندد، گویا انسان رهرو مسیریست که فراز و نشیب هایش از قبل تعیین شده و چارو ناچار از آن می گذرد، انتخاب مسیر کار اوست ولی فراز و نشیب های که باید در مسیر منتخب خود طی کند، از قبل مقدر شده و اختیار او را در آن دخیلی نیست. (به کسانی که علاقمند اند قضیه "سرنوشت" و "قضا و قدر" را از نظر اسلام بفهمند توصیه می کنم رساله^۳ "ایمان به قضا و قدر و مقتضیات آن" و تفسیر آخرین آیه سوره التکویر در "جلوه هایی از اسرار قرآن" را مطالعه کنند.

بحثی خیلی دقیقی در باره انگیزه اختلاف با شخصیت های بزرگ

برازندگی شخصیت یوسف علیه السلام حسادت برادران را برانگیخته است
لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَاتٍ لِّلسَّالِفِينَ ۷ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ
أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۸

۷ - در "داستان" یوسف و برادرانش برای همه ای پرسشگران نشانه های
روشنیست.

۸ - چون گفتند: یوسف و برادرش حتماً نزد پدرمان محبوب تر از ما اند، درحالیکه
ما (بیشتر و به اندازه) يك گروهیم، بدون شك كه پدر مان در اشتباه نمایانست.
(۶)

(۶) داستان نزاع میان یوسف علیه السلام و برادرانش به پرسش های خیلی از
پویندگان و جویندگان انگیزه ها و محرکات این نوع کشمکش ها و منازعات پاسخ
می گوید و به سوالات آنان جواب می دهد. پاسخ آنان در این گفته های برادران
یوسف علیه السلام مضمّن است: ۱ - پدر ما او را بیشتر از ما دوست دارد.

۲ - درحالیکه تعداد ما بیشتر است و گروه شایسته ای برای حمایت و دفاع از
او هستیم.

۳ - پدر ما با این کار بدون هیچگونه تردیدی مرتکب اشتباه صریحی شده
است.

تکیه بر عصبیت ها نشانه ضعف شخصیت

در این اظهارات، چند مطلب مهم نهفته است:

الف: در حالیکه یعقوب علیه السلام، یوسف را بنابر شایستگی ها و برازندگی

هایش دوست دارد و کرده هایش را می ستاید و گفته هایش را می پذیرد و شخصیت او را می پسندد، نه اینکه میان پسران خود قضاوت غیرعادلانه نموده، یکی را بیجهت بردیگری ترجیح دهد، از پیامبری چون او این بی عدالتی خیلی بعید است، بقیه پسرانش که شایستگی ها و برازندگی های یوسف علیه السلام حسادت شانرا برانگیخته، اعتنای خاص پدر به یوسف علیه السلام را بی عدالتی تعبیر نموده و آنرا تبعیض پدر در مورد فرزنداناش به حساب آورده اند.

ب: انگیزه نخستین و اساسی مخالفت برادران با یوسف علیه السلام احساس حقارت در برابر او و مشاهده برجستگی ها و برازندگی های چشمگیر شخصیت عظیم او بوده که توجه و عنایت همه را بخود جلب می کرد و حسادت اینانرا بر می انگیزت.

ج: کسانیکه از ناحیه مواصفات ذاتی و برجستگی ها و برازندگی ها در شخصیت احساس کمبود می کنند و به حکم حسادت با شخصیت های برجسته و شایسته به رقابت می پردازند، برای اثبات برتری های خود به توجیهاتی شبیه به توجیه برادران یوسف می پردازند و می گویند: ما سزاوار تریم چون تعداد ما بیشتر است!! چون نیرومند تریم!!، بر عصیبت ها تکیه می کنند و تعصبات را دامن می زنند، در واقع این شخصیت های ضعیف، دارا کمبود ویژگی های رهبری، ولی جاه طلب و حریص قدرت اند که با تحریک تعصبات قومی و نژادی و تکیه بر عصیبت ها می خواهند به قدرت برسند و در مسابقه قدرت بر رقبای خود غالب شوند. اگر در مستوای وسیع شامل امت و ملت پذیرفته نمی شوند و مجال رهبر شدن در سطح گسترده^۲ شامل اقوام و ملیت های متعدد را ندارند، علی الاقل باید در سطح قوم، قبیله و عشیره خود به رهبری برسند!!

د: کسانیکه عصیبت ها را عنوان می کنند، قضاوت عادل ترین مرجع را در

مورد خود و رقبای خود نمی پذیرند، همانگونه که برادران یوسف قضاوت پدر شانرا پذیرفته و او را به ارتکاب اشتباه صریح و نمایان متهم کردند و گفتند: ان ابانا لفی ضلل مبین.

تجارب تاریخی نشان میدهد که حاملان پرچم عصبیت های قومی و نژادی با آنکه قضاوت ها و موضعگیری های شان بر شمار افراد استوار است و عدد هر قوم را ملاک و معیار می گیرند ولی همواره با قضاوت اکثریت ها بمخالفت می پردازند و راه جدا و مغایر قضاوت اکثریت مردم را اختیار نموده در برابر امت، ملت را، در برابر ملت، ملیت و قوم و نژاد را و در داخل قوم و قبیله مرزهای عشیره ئی و خانواده گی را عنوان می کنند.

ترور رقیب کار حریف ضعیف و بی شخصیت

قرآن می فرماید که این شعار ها انگیزه های شیطانی دارد، برای اولین بار شیطان برتری های نژادی را عنوان کرد و گفت :

انا خیرمنه، خلقتنی من نار و خلقته من طین: من بهتر از او هستم، مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک !!

برادران یوسف در جلسه سری ای به گفتگو نشستند، برخی بر قتل یوسف و عده ای بر اختطاف و انتقالش به سرزمین نا معلومی تأکید داشتند.

هدف وسیله را توجیه نمی کند

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۱ ، قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْه فِي غَيْبَتِ الْجَبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۱۰

۹ - یوسف را بکشید و یا به سر زمینی کنارش بزنید تا توجه پدر تان برای ما فارغ (و بی مانع) شود، سپس گروه صالحی شوید.

۱۰ - گوینده^۱ از میان آنان گفت: یوسف را مکشید بلکه او را در نهانگاه تاریک چاهی بیفکنید، تا کاروانی او را برگردد (و با خود ببرد) اگر می خواهید حتماً کاری (درحق او) انجام دهید. (۷)

(۷) در این آیات مطالب خیلی مهمی بشکل نهایت ظریفی آمده که فهم درست آن کمی دقت می خواهد:

۱ - در مبارزات سیاسی، این حریف ضعیف ولی متعصب است که بجای رقابت سالم و سازنده، به توطئه های پنهانی، غرض ترور رقبای خود و حذف شان از صحنه مبادرت می ورزد.

۲ - عده ایچنان اند که گرچه برای رسیدن به هدف، راه های ناجائز و نامشروع را انتخاب می کنند، ولی ادعا می نمایند که هدف شان نیک است و پس از وصول به هدف مصدر خدمت خواهند شد و بعنوان افراد صالح و شایسته عمل خواهند کرد، از نظر آنان هدف نیک، توجیه گر هر اقدام نا مشروع و ناجائز است. در حالیکه نه تقدس هدف می تواند وسیله را توجیه کند و نه از کسیکه در مرحله ضعف به راه های نا صواب رفته و به خشونت علیه رقبای خود پرداخته این انتظار می رود که در اثنای اقتدار چون مرد صالح عمل کند، برعکس، اقتدار مایه^۲ انحراف بیشتر او خواهد شد و خشونت او را علیه رقبایش شدیدتر خواهد ساخت.

پدر، با آنکه پیامبر جلیل القدریست، بنابراینکه علم غیب ندارد و متصرف امور نیست، از توطئه برادران یوسف علیه السلام اطلاعی ندارد و بر او بیمناک است

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَنصِحُونَ « أَرْسَلَهُ مَعَنَا

عَدَا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۱۲ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ
وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدِّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۱۳

۱۱ - گفتند: ای پدر ما! چیست ترا که ما را امین یوسف نمی پنداری، درحالیکه ما مسلماً خیرخواه او هستیم.

۱۲ - او را فردا با ما بفرست تا بچرد و بازی کند، و ما نگهدارنده او باشیم.

۱۳ - گفت: من چنانم که اگر او را (با خود) ببرید غمگین می شوم و می ترسم گرگ او را بخورد در حالیکه شما از او غافل باشید.

۱۴ - گفتند: اگر گرگ او را در حالی بخورد که ما یک گروه (نیرومند نگهدارنده او) ایم در آنصورت ما حتماً زیانکاریم. (۸)

(۸) نکات حساسی را که این آیات افاده می کند از اینقرار است :

مکر کار عناصر ضعیف النفس

۱ - برادران یوسف مکرری بکار بردند، نزد پدر رفتند، از او خواستند تا یوسف را با ایشان به صحرا بفرستد و فردا را با ایشان یکجا در باغ های میوه بچرد و تفریح کند، ایشان خیرخواه او اند و از او نگهداری و حفاظت خواهند کرد. مکر همواره کار عناصریست که ضعف شخصیت دارند، با این کار می خواهند کمبود شخصیت شانرا جبران کنند، انسان باشخصیت همواره صریح و واضح بوده ودوستی و دشمنی اش قابل درک، از مکر خودداری می ورزد و آنرا منافی شخصیت بلند خود می شمارد.

"علم غیب" نه تنها به انسانان عادی بلکه به پیامبران نیز داده نشده

است

۲ - یعقوب علیه السلام با آنکه پیامبر است، ولی از قصد سوء پسران خود و ما فی الضمیر شان اطلاعی ندارد، به چگونگی مکرشان پی نمی برد، بر آنان اعتماد می کند و پسرش را با آنان می فرستد، آنچه در چند متری خانه اش بر پسرش می گذرد بر او پوشیده است، از افتادنش در چاه و از همه آنچه بر او می گذرد نه اطلاعی دارد و نه قادر است به کمک او بشتابد و مانع اقدام پسرانش علیه او شود. با این جریان قرآن این حقیقت را توضیح میدهد که "علم غیب" نه تنها به انسانان عادی بلکه به پیامبران نیز داده نشده است، هیچ کسی در اداره امور هستی شریک خدا نیست، اگر یعقوب پیامبر نتواند پسر عزیزش را کمک کند و مانع جفای پسرانش شود چه کسی دیگری می تواند مشکل کشا باشد و بفریاد انسان برسد.

ابتلای حق پرستان به آزمون های شاق و جانکاه، دلیلی بر قصور آنان و سندی بر اشتباه آنان نیست

۳ - اگر بر یوسف پیامبر از سوی نزدیکترین دوستانش چنین ستم و جفای صورت می گیرد و بدون هیچ قصوری به مخالفت او می پردازند و به چاه می اندازند، تو نیز باید در راه خدا و در پیروی از خط پیامبران علیه السلام آماده تحمل این نوع جفا ها و منتظر آن باشی، مبادا در نتیجه مواجه شدن با ابتلاءات و آزمونها حوصله ات سر رود، نا امید شوی و مبارزه را در نیمه راه نا تمام بگذاری، و تو ای ناظر بی احساس و بی تفاوت صحنه !! گمان مکن که تلافی با مشکلات و دشواری ها و ابتلای مبارزان به آزمون های شاق و جانکاه، دلیل قصور آنان و سند گناه و اشتباه آنان است، مبادا گمان کنی که بدلیل محروم شدن از تأیید الهی و عنایت و حمایت او با این مشکلات روبرو شده اند، این فراز و نشیب ها و آزمونها طبیعت این راه و سنتی از سنن تغییرناپذیر الهیست، مجاهدین راه خدا در کوره راه این آزمونها به پختگی و کمال می رسند و شایستگی های لازم را کسب

می کنند.

۴ - تکرار جمله^۴ (ونحن عصبه) نشانه اعتماد و ترکیز این گروه بر (عدد) خود است، قبلاً گفتند: ما نسبت به یوسف شایسته تریم چون او تنهاست و ما یک گروه نیرومند، و اکنون می گویند: چگونه ممکن است گرگ بر او حمله کند درحالیکه گروه نیرومندی چون ما نگهبان او هستیم.

خدای یکتا تکیه بنده اش بر عدد و عده را نمی پسندد و هرکی را که بر ماسوای او تکیه کند، تنها می گذارد و از تأیید خود محروم می سازد، از بنده اش می خواهد تنها او را بپرستد و تنها از او استعانت بجوید و تنها بر او اتکاء کند.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۵ وَجَاءَ وَآبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۱۶
قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ ۷
وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۱۷ وَجَاءَهُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ
قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ۱۸

۱۵ - و چون او را با خود بردند و بر این توافق کردند که در نهانگاه چاهی فرو افکنندش، و به او وحی کردیم که حتماً آنانرا به این کار شان آگاه خواهی ساخت، در حالیکه آنان درک نمی کردند.

۱۶ - و شبانگاه گریان نزد پدر شان آمده.

۱۷ - گفتند: ای پدر مان: ما باهم بمسابقه دو رفتیم و یوسف را نزد مال و متاع خود گذاشتیم که در نتیجه گرگ او را خورد، و تو باور کننده حرف های مان نیستی

هرچند صادق باشیم.

۱۸ - و بر پیراهنش خون دروغینی آوردند، گفت: نه، بلکه نفس های تان کدام کار دیگری را برانتان آراسته است، پس صبر بهتر است، و بر آنچه شما حکایت می کنید، فقط خدا مرجع استعانت است. (۹)

(۹) در این آیات چند مطلب مهم جلب توجه می کند :

الف- همه^۱ برادران بر این توافق کردند تا یوسف علیه السلام را در چاهی بیندازند که در مسیر کاروانهای تجارتنی قرار داشت تا شاید بدست گروه تاجری بیفتند و او را به سرزمین دیگری انتقال دهد. چون تجارت برده فروشی بازار گرمی داشت و هر طفل بی سرپرستی که به چنگال برده فروشان می افتاد محال بود از چنگال آنان نجات بیابد و به خانواده اش برگردد، چون برده ای دست بدست می شد، به سرزمین نامعلومی انتقال می یافت و با سرنوشت مجهولی مواجه می گردید. درحالیکه برادران یوسف از درک عواقب تصمیم خود عاجز بودند و گمان نمی کردند که روزی دوباره با یوسف روبرو خواهند شد و همه^۲ این سرگذشت را بروی شان خواهد کشید، به یوسف علیه السلام الهام شد که از افتادن به چاه مشوش نبوده مطمئن باشد که از اینجا حتماً نجات خواهد یافت.

مشاهده می کنید که سه موضوع اساسی سوره در این آیه به این شکل آمده که یوسف علیه السلام به چاه انداخته می شود، در همان لحظه افتیدن به چاه به او الهام می شود که حتماً از اینجا نجات می یابد، و در پایان با برادرانش روبرو خواهد شد و جفای شانرا در حالتی به رخ شان خواهد کشید که شرمسار و خجالت زده اند.

در قضاوت های تان محتاط باشید، ن

ه به دیده های اشکبار حساب کنید و نه به پیراهن خونین

ب - برادران یوسف علیه السلام شبانگاه با دیده های اشک بار نزد پدر رفتند و در باره سرنوشت یوسف علیه السلام حرف های جعلی و ساختگی گفتند و اظهار تعجب کردند که چرا با وجود همه صدافت و راستی شان، پدر در مورد حرف های شان شك دارد، در حالیکه پیراهن خونین یوسف علیه السلام و دیده های اشک بار آنان همه حرف ها را تصدیق می کند!! این جریان بما می آموزد که در قضاوت های مان محتاط باشیم، نه ظاهر متهم و دیده های اشک بارش، نه ادعاهای حق به جانب او و نه شواهدی را که او ارائه می کند به تنهایی مدار اعتبار قرار دهیم.

ج - یعقوب علیه السلام حتماً از گریستن تصنعی برادران یوسف علیه السلام، از حرف هاشان در مورد چگونگی قضیه و از وضع پیراهن خونین یوسف احساس کرده است که پسرانش راست نگفته اند و اصل قضیه را از او پنهان داشته اند.

یعقوب علیه السلام صبر می کند و از خدا استعانت می جوید

د - صبر در برابر مصائب، شیوه پیامبران است، شاید صبر یعقوب علیه السلام بر تحمل پسرانیکه این معامله را در حق او روا داشته شاق تر و دشوار تر از صبر بر مفقود شدن یوسف بوده.

جز خدا نه عالم الغیبی در زمین و آسمان وجود دارد و نه متصرف اموری

ه - یعقوب علیه السلام که خود پیامبر است و نواسه پیامبر جلیل القدری چون ابراهیم علیه السلام و از لحاظ معنوی و قرب به خدا در بلند ترین قله ای قرار دارد، از پی بردن به کنه جریان و اقدام به چاره ای اظهار عجز می کند و می گوید: مستعان یگانه خداست، فقط از او باید استمداد جست.

و - این بخش داستان یکی از مطالب اساسی قرآن را بما توضیح می دهد، این

مطلب را که در زمین و آسمان هیچ کسی جز خدا علم غیب ندارد و متصرف امور نیست، هرکی برای ذاتی جز خدا علم غیب را ادعا کند و او را متصرف امور بشمارد، در واقع قرآن را تکذیب کرده است.

سرنوشت مجهولی در انتظار هر طفل بی سرپرستی که به چنگ برده فروشان می

افتاد

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا عَلْمٌ
وَأَسْرُوهُ بِضَلْعَةٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ « وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخِيسٍ دَرَاهِمَ
مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ »

۱۹ - و کاروانی آمد که سقاشانرا (برای آوردن آب به چاه) فرستادند و او نیز دلو خود را (به چاه) فروانداخت (که از آن طرف یوسف برون آمد)، گفت: ای! مژده مژده، این است نوجوانی! و چون متاعی او را پنهان کردند، و خدا دانا به عملکردشان بود.

۲۰ - و او را به بهای ناچیز، به چند درهمی فروختند، و (در فروش او با بی رغبتی به پول چون) زاهد عمل کردند.(۱۰)

چرا یوسف علیه السلام به خانه اش برنگشت؟

(۱۰) از فحوای آیات معلوم می شود که یوسف علیه السلام داستان غم انگیز جفای برادرانش را به سردار کاروان حکایت کرده که موجب تحریک عاطفه و دلسوزی او شده و به این نتیجه رسیده است که رد کردنش به خانه پدر خلاف مصلحت است، مبادا بدست برادران نیرومندش به قتل برسد، بهتر است پناه گاه شایسته ای برایش دریابند، فروختنش را به یکی از متنفذین و اعزای مصر مناسب یافته اند و به بهای اندکی او را فروخته اند و در جریان معامله بیش از بهای پول به

آینده او اندیشیده اند.

گاهی شخصیت های بزرگی به بهای اندکی معامله می شوند

آیات مذکور این مطلب مهم را نیز بازگو می کند که گاهی شخصیت های بزرگی به بهای اندکی معامله می شوند.

میدانیم چگونه برخی از مفسرین گمان کرده اند که برادران یوسف علیه السلام او را به بهای اندکی فروختند! این رأی به چند دلیل ضعیف است:

الف: آیه ۱۹ در باره کاروانیانی که یوسف علیه السلام را از چاه کشیدند می گوید: یوسف علیه السلام را چون متاعی پنهان کردند. این مطلب نشان می دهد که باید هیچ کسی به شمول برادران یوسف از جریان بیرون کشیدن او از چاه و پنهان کردنش اطلاعی نیافته باشد.

ب: قرار برادران یوسف بر این بود که او را به این منظور به چاه بیندازند که کاروانی او را بیرون کشیده، با خود به سر زمین دیگری ببرد، آیات نه به مداخله آنان در قضیه بیرون کشیدنش از چاه اشاره ای دارد و نه به وجود شان در صحنه، به چه دلیلی باید پای آنانرا در قضیه خرید و فروش به میان کشید؟ در حالیکه آیات قبلی به حضور آنان نزد پدر شان صراحت دارد، و نشان می دهد که پس از انداختن یوسف در چاه همه بسوی پدر برگشته اند.

ج - کلمه "زاهدین" در شأن برادرانی که با یوسف چنان جفای کرده اند هرگز صدق نمی کند.

د: آیه ۲۱ نشان می دهد که خرید و فروش در مصر واقع شده نه در کناره چاه.

به یوسف علیه السلام در نتیجه ابتلاءات علم و حکمت و فراست تأویل

الأحاديث داده شد، و این سنت ثابت الهی است

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ «

۲۱ - کسیکه از مصر او را خرید به زنش گفت: جایگاه و منزلتت را گرامی دار، امید است سودمندان سازد و یا او را پسر خود بگیریم. و بدینسان یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، و تا تأویل الاحادیث (سخن فهمی و حرف سنجی) را به او بیا موزیم، و خدا بر کارش چیره و غالب است ولی اکثر مردم نمی دانند.

۲۲ - و چون به کمال قوت خود رسید، حکم و علم به او عنایت کردیم و به نیکو کاران اینگونه پاداش می دهیم. (۱۱)

(۱۱) نکات ظریف آتی را در این آیات می یابیم:

الف - عزیز مصر از سیما، حرکات، هوشمندی و فراست یوسف علیه السلام احساس کرده است که او یک برده نه، بلکه فردی مربوط به خاندان شریفیست که خم و پیچ حوادث او را به این سرنوشت کشانده است، به زنش گفت: نباید مثل غلام و نوکر با او برخورد کرد، بلکه باید برخورد کرپمانه و محترمانه با او داشت، امید است وجود او در این منزل و نزد خانواده ما مفید باشد. اگر شایستگی های بیشتری در او یافتیم او را به فرزندی می گیریم و وارث و امین همه سرمایه های خود می سازیم. روایات حاکیست که یوسف علیه السلام مورد اعتماد زیاد عزیز مصر قرار گرفت و اختیارات زیادی به او داد و او را امین همه سرمایه های خود ساخت.

ب - خدای حکیم جل شأنه می خواست یوسف علیه السلام را برای رهبری جامعه مصر آماده سازد، به استعداد هایش در فراز و نشیب حوادث رشد دهد و فهم و بصیرت لازم به او عنایت کند. محیط نیمه بدوی کنعان تا جامعه متمدن تر مصر تفاوت های زیادی داشت، کسیکه در آن محیط رشد می کرد نمی توانست مقتضیات این محیط را درک کند و از عهده قیادت و رهبری مردمان آن برآید. برای آنکه یوسف علیه السلام نبض جامعه مصر را بخوبی درک کند و شایستگی های لازم رهبری جامعه متمدن مصر در او ایجاد شود، باید از محیط نیمه بدوی کنعان به شهر مصر برود و در آنجا در آغوش یکی از خانواده های زمامداران و حکام مصر تربیت شود. همانگونه که خداوند جل شأنه موسی علیه السلام را از آغوش خانواده مظلوم اسرائیلی جدا کرد، بر دوش امواج دریا به قصر فرعون برد، از تیغ جلادی نجات بخشید که به ذبح پسران بنی اسرائیل مامور شده بود، قصر دشمنش را مدرسه ای برای او ساخت، و در همین مدرسه به علم و حکمت دست یافت، همچنان قبل از او یوسف علیه السلام را از کنعان به مصر آورد، خانه عزیز مصر را مدرسه ای برای او ساخت که در آنجا به تأویل الاحادیث دست یافت و نبض جامعه مصر را درک کرد و شایستگی های رهبری این جامعه را کسب نمود. بدون شك در او همه شایستگی ها و برآزندگی های مربوط به زندگی نیمه بدوی وجود داشت، دیانت و خدا پرستی را در آغوش خانواده ابراهیمی فراگرفته بود، ولی نقشی که او باید در رهبری جامعه متمدن مصری ایفا می کرد و استعداد هائیکه برای ایفای این نقش لازم بود امکان نمو و رشد آن در محیط کنعان میسر نبود. خداوند حکیم با تدبیر خاص خود او را به مصر آورد و فرد مورد اعتماد یکی از خاندان هانحکمران مصر ساخت و زمینه رشد این استعداد ها را در او فراهم کرد.

فراز و نشیب های زندگی یوسف علیه السلام برای آن بود که از این طریق

شایستگی های رهبری جامعه مصر، این بزرگترین امپراطوری زمان خود را کسب کند این سنت الهی شامل همه نیکوکاران است

ج - کاری را که خداوند اراده کند چه کسی می تواند مانع آن شود، کسی را که خدا برای رهبری ملتی برگزیده است و استعداد ها و شایستگی های لازم را در او بودیعت گذاشته است، چه نیروی می تواند از آن جلو گیری کند، مگر داستان آموزنده یوسف علیه السلام ثابت می کند که خدا در کار خود غالب است ولی اکثر مردم نمی دانند؟

رهبری ملت به "علم" و "حکمت" ضرورت دارد

د - و آنگاه که یوسف علیه السلام به استواری اش رسید، حکم و علم به او داده شد، اعطای حکم و علم در قرآن، اکثراً مترادف با بعثت به پیامبری آمده است که نشان میدهد به پیامبران هم علم اعطا شده و هم قوت حکم و فیصله، هم پیشوای فکری اند هم رهبر سیاسی، ذکر "حکم" قبل از "علم" این مطلب را بازگو می کند که یوسف علیه السلام نخست به قدرت رسیده اند و فرمانروای مصر شده اند سپس به پیامبری مبعوث شده اند.

ه - این معامله الهی مختص به پیامبران نیست بلکه شامل همه نیکوکاران است، مساعی همه آنانرا به ثمر می رساند و پاداش نیکو به آنان عنایت می کند. در خم و پیچ و فراز و نشیب حوادث آنانرا رشد می دهد و در برابر توطئه های دشمن حفظ می کند و راه پیروزی و غلبه شانرا هموار می سازد.

وَرَأَوْدُنَّهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۳۳ وَلَقَدْ
هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

وَأَلْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

۲۳ - و زبیکه او در خانه اش بود از او کام دل خواست و درها را بست و گفت: بیا، برای توست، گفت: پناه به خدا، که او پروردگار من است، جایگاه مرا شایسته ساخت، بدون شک ستمگران رستگارشوند.

۲۴ - یقیناً که این زن او را خواست و او نیز اگر برهان پروردگارش را مشاهده نمی کرد حتماً قصد زن را میکرد. چنین کردیم تا بدی و زشتی را از او باز داریم، یقیناً که او از بنده گان پیراسته ام بود. (۱۲)

رهبر جامعه دینی پاسدار مال، جان، عزت و ناموس مردم است

(۱۲) از این آیات می آموزیم که:

الف - در نظامی که خداوند جل شأنه برای انسانها می پسندد و در نمونه تحت رهبری پیامبران به نمایش گذاشته می شود، زمام امور به عهده شخصیت های قرار می گیرد که در پیدا و پنهان از خدا می ترسند، پاسدار مال، جان، عزت و ناموس مردم اند، از توسل به حرام و تجاوز از حد به شدت خودداری می ورزند، بجای آنکه تمکین در زمین و رسیدن به قدرت باعث طغیان و عصیان در آنان شود برعکس ایمان به خدا و اعتقاد به اینکه در همه چیز خود مرهون احسان و عنایت الهی اند مایه خودداری آنان از گنه و تجاوز می شود. مشاهده می کنید که یوسف علیه السلام در سن ۱۷ - ۱۸ سالگی، در مرحله غلیان احساسات جوانی، در برابر تحریک و تحریض نفس و شیطان استوارانه می ایستد و در برابر تشویق و ترغیب زن عزیز مصر به این برهان استدلال می کند که پروردگارم مرا به این جایگاه رساند، به او پناه می برم که در برابر احسان و عنایتش مرتکب عصیان و تجاوز شوم، چنین کاری را ظلم و ستم شمرده می گوید: ستمگران هرگز رستگار نشوند.

مایهٔ تعجب است که برخی از مفسران از لفظ (انه ری) این انتباه را گرفته اند که مراد یوسف علیه السلام از آن عزیز مصر است که او را در خانه اش جاداد و جایگاهش را گرمی داشت، که با توجه به آن تسلیم شدن به خواست زن آقایش را نمک حرامی شمرده، از آن خودداری ورزیده است! درحالیکه این تعبیر و تفسیر بانحوهٔ بیان آیه هیچگونه سازگاری ندارد، الفاظ آیه از این قرار است: پناه به خدا که او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو ساخت، یقیناً ستمگران رستگار نشوند.

در این الفاظ نه صریحاً و نه تلویحاً اشاره ای به عزیز مصر را نمی یابیم، ضمیر در (انه ری) باید به نزدیکترین اسم در جمله (معاذ الله) تعلق داشته باشد، هیچ دلیلی نداریم که آنرا به کسی راجع کنیم که اصلاً در این آیه و آیه قبل و بعد آن هیچ ذکری از او بعمل نیامده.

علاوه بر آن از شأن پیامبری چون یوسف علیه السلام بعید است که در مقام خودداری از گناهی، بجای اعتناء به خدا و احسان وی جل شأنه به انسانی اعتناء کند و به خاطر احسان او از گنه خودداری ورزد.

اخلاق اشرافی

ب - در خانواده های اشراف و صنایع مصر استخدام پسران و دختران جوان کار عادی و معمول بوده و فتنه هانکه از این ناحیه ایجاد می گردید جدی تلقی نمی شد، این کار و نتایجی که بر آن مرتب می شود و عدم عکس العمل جدی در برابر آن از خصوصیت های زندگی اشرافیت است.

در انتخاب محیط زندگی تان محتاط باشید

ج - اگر ظروف و شرائط، مشوق سقوط انسان در گناه باشد، احتمال سقوط بزرگترین شخصیت ها نیز می رود. از ظروف و شرائطی که انسانرا بسوی گناه سوق می دهد باید دوری جست.

د - اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگارش را مشاهده نمی کرد عشوه ها و تلاش های زن عزیز موجب لغزشش می شد، باید بنگریم که برهان پروردگار او چه بود؟

کدام برهانی یوسف علیه السلام را از سقوط در گناه بازداشت؟

از فحوای آیه بخوبی هویدا است که برهان پروردگارش این احساس یوسف علیه السلام بود که گفت: پناه به خدایی که پروردگار من است، جایگاهم را نیکو ساخت، ستمگران هرگز رستگار نشوند. همین احساس باعث شد که او در مرحله حساس و پرتلاطم جوانی اش از سقوط و لغزش در برابر وسوسه های نفس و شیطان در امان بماند.

ه - بدینگونه خداوند جل شأنه از يك سو با القای این احساس به او مانع ارتکاب بدی و زشتی شد و از سوی دیگری با جواب رد به هوای نفس در ایام جوانی و در مرحله غلیان احساسات، ضبط نفس را در او چنان به کمال و قوت خود رساند که در آینده هر بدی و زشتی فرسخ ها از او فاصله بگیرد و جرأت نزدیک شدن به او را نداشته باشد.

چون خداوند جل شأنه او را برای رهبری جامعه مصر برگزیده بود. در مصر آن وقت فحشاء و روابط آزاد جنسی در مجموع و مخصوصاً در سطوح بالای جامعه و میان خانواده های اشراف و صنایع چون جامعه آزاد امروز غربی، به شدت شیوع داشت و پدیده عادی تلقی می گردید، باید کاری صورت گیرد تا به همه زنان عشوه گر مصر که زمامداران را به آسانی به دام کشیده و به بیراهه می بردند، این ذهنیت تلقین شود که چنین طمع و توقعی را از یوسف هرگز نداشته باشند.

اگر زن عزیز مصر نتوانست یوسف علیه السلام را در ایام جوانی و در شرائی

که چون برده و خادمی در خانه او بسر می برد، بفریید و بلغزند، پس از آنکه به پختگی اش رسیده و زمامدار مصر شود چگونه ممکن است او را بدام بکشند و به بیراهه ببرند، معنای الفاظ قرآن این است :

تا به این ترتیب بدی و زشتی را از او باز داریم، الفاظ این نیست که او را از بدی و زشتی باز داشته، بلکه برعکس بدی و زشتی را از او کنار زده، گویا کاری کرد که پس از این بدی و زشتی نتواند به او نزدیک شود.

سخت ترین ابتلاء

و - از جمله همه^۶ ابتلاءاتی که یوسف علیه السلام با آن مواجه گردیده، بزرگترین و خطرناکترین آن همین ابتلاء بود، مخالفت برادران، افتادن در چاه، به غلامی و بردگی رفتن و زندانی شدن... همه سهل تر از این ابتلاء است.

ز - یوسف علیه السلام از بندگان پیراسته خدا بود، او را برای انجام ماموریت بزرگی برگزیده بود، ماموریتی که شخصیت پاکیزه، مهذب و با انضباطی را ایجاب می کند، کسانی که در راه ساختن جامعه^۷ اسلامی مبارزه می کنند، جامعه^۸ که پیامبران برای ساختن آن برانگیخته شده اند، باید چنین شخصیتی داشته باشند و شایستگی های شانرا از این لحاظ عملاً و در جریان مبارزه ثابت کنند.

دو چهره متضاد در يك مسیر بسوی يك سرمنزل ولی با دو انگیزه متضاد
وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا
جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۰ قَالَ هِيَ
رَأَوْتَنِي عَنْ نَفْسِي^۹ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ
مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۱۱ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ

دُبْرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۲۷ فَلَمَّا رَعَا قَمِيصَهُ وَقَدْ مِنْ دُبْرٍ
 قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيْمٌ ۲۸ يُوْسُفُ اَعْرِضْ عَنَّا
 هٰذَا وَاسْتَغْفِرِيْ لِذَنبِكِ اِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخٰطِئِيْنَ ۲۹

۲۵ - و هردو بسوی در شتافتند و زن پیراهن او را از عقب درید و ناگه سرورش را نزد در یافتند، زنش گفت: جزای کسیکه به خانواده ات قصد سوئی کند جز این چه بوده می تواند که به زندان افکنده شود و یا به عذاب درد ناکي معذب شود؟

۲۶ - یوسف گفت: او از من کام دل خواست، گواهی از خویشاوندان زن (چنین) گواهی داد: اگر پیراهنش از جلو دریده شده باشد، زن راست گفته و یوسف دروغگو است.

۲۷ - و اگر پیراهنش از عقب دریده شده باشد، زن دروغ گفته و او راستگوست.

۲۸ - چون پیراهنش را دید که از عقب دریده شده گفت: این همه مکر شما زنان است، براستی که مکر شما خیلی بزرگ است!

۲۹ - یوسف! از این بگذر، و تو ای زن! برای گناهت آمرزش بخواه، یقیناً که خطاکاری. (۱۳)

(۱۳) از آیات فوق این مطالب را درمی یابیم:

الف - هردو بسوی در شتافتند، یکی برای فرار از گناه و دیگری برای اشباع نفس گمراه، یکی را ترس از خدای عزوجل به فرار واداشته است و دیگری را ترس محروم شدن از کام دل به سعی و تلاش کشانده است، چه صحنه عجیبی !! دو چهره متضاد دریک مسیر، شتابان بسوی يك سرمنزول و لی با انگیزه های گوناگون، چه صحنه عجیبی به نمایش گذاشته شده، صحنه ای که دل را می لرزاند و مشاعر را به

وجد می آورد. خیلی از تلاشها و طپشها را شبیه تلاش دو چهره در این صحنه می یابی، در يك مسير، بسوی يك سرمنز، باشعارها و ادعاهای احیاناً یکسان، ولی یکی برای خدای رحمان و دیگری بحکم نفس و شیطان، یکی با دامن پاك و منزه و دیگری با دست های ملوث و آلوده، یکی با قلب مملو از ترس خدا و دیگری باضمیر آلوده به گناه.

این مجرم است که برای تبرئه خود دیگران را متهم می کند.

ب - همانگونه که در داستان یوسف علیه السلام و برادرانش دیدید که تجاوز از سوی آنان بود، او را به چاه انداختند و پیراهنش را با "دم کذب" خونین ساختند، در اینجا نیز می بینید که دست درازی از سوی طرف مجرم طالح است و پیراهن مظلوم صالح در آن دریده می شود، چنین است ماهیت همه کشمکش های تاریخ میان ایندو جناح انسانی.

ج - همینکه عزیز مصر را نزد در می یابند، زن مجرمش فریاد می کشد که یوسف قصد تجاوز و دست درازی به ناموس ترا داشت، باید به زندان کشانده شود، باید تعذیب شود!! در این صحنه نیز مشاهده می کنید که سمبول شر و فساد حمله آور است و الگوی تقوی و پاکدامنی مجبور به دفاع، کسیکه دامنش آلوده به گناه است کسیرا به گنه متهم می کند که بخاطر فرار از گناه دامنش دریده شده.

همواره چنین اتفاقی می افتد که هرکی دستش صاف و دامنش پاك است، ضرورت آنرا کمتر احساس می کند که برای پاکی و پاکدامنی اش تبلیغ کند و دلائل ارائه نماید، این مجرم گنهکار است که برای پوشاندن جرم خود و اثبات پاکدامنی اش به تبلیغات ضرورت دارد، اوست که برای تبرئه خود دیگران را متهم می کند.

خدا با پرهیزگاران است

د - خدا از افراد مخلص دفاع می کند، خدا با پرهیزگاران است، آنانرا تنها نمی گذارد، ابتلاء می کند، ابتلاء سنت اوست، ولی هرگز بی یار و یاور نمی گذارد، هرکی تا پایان صبر و شکیبائی کرد، تأیید الهی به سراغش میرسد، شاهی را از میان اهل و یاران باطل برمی انگیزد تا از صاحب حق به دفاع بپردازد و اتهامات آنرا علیه او تکذیب کند. پیراهن یوسف علیه السلام به نحوی دریده شده که بر پاك دامنی او و بد دامنی زن عزیز گواهی می دهد. همانگونه که پیراهن خونین او به یعقوب علیه السلام تفهیم کرد که این را گرگ ندریده بلکه برادرانش کار دیگری کرده اند.

عکس العمل سرد و نرم عزیز مصر نشانه چیست؟

ه - عکس العمل عزیز مصر خیلی سرد و عادی بود، هیچ نوع خشونت در آن احساس نمی شد، نه زنش را تهدید کرد و نه طلاق گفت و نه یوسف را از خانه بیرون کرد و به جای دیگری فرستاد تا از تکرار فاجعه جلوگیری کند، فقط همین قدر که به زنش در خطاب عام، غیر مستقیم و شامل همه زنان گفت: اینها همه حيله شما زنان است، حيله و کيد شما خیلی بزرگ است !!

گناه در معیارهای اشرافیت

به یوسف گفت: از این ماجرا اعراض کن و از آنچه با تو صورت گرفته بگذر و چشم پوشی کن و به زنش گفت: برای گناهت آمرزش بخواه، اشتباه کرده ای! معلوم نیست از چه کسی پوزش بخواهد، از خدا و یا شوهرش؟! از فحوای کلام فهمیده می شود که منظور عزیز مصر پوزش از خود اوست، باید از شوهر خود پوزش بخواهد که همه این زندگی مرفه، پر از عیش و عشرت را برایش فراهم کرده، نعمت های فراوانی را در پایش ریخته، ولی او دل به دیگری می بازد و برده و غلامی را بر او برمی گزینند!! مشاهده می کنید که (یوسف به شمه از این

نعمت ها دست یافته و در برابر آن خدا را پاس می دارد و توسل به گناه را کفران نعمت شمرده از آن خودداری می ورزد)، ولی زن عزیز مصر چه ناسپاس است در برابر همه این نعمت ها؟! وفرت و کثرت نعمت ها غالباً به کفران آن می انجامد و انسانرا به ناسپاسی در برابر منعم می کشاند و باعث طغیان و عصیان در آدمی می شود.

آیا هدف عزیز مصر از جمله (انك كنت من الخاطئين) این است که این عمل را در ذات خود گناه و خطا می شمارد و یا برعکس از نظر او اشتباه زنش در این بوده که دل به غلام و برده ای باخته است؟! نه تنها الفاظ آیه بر این تعبیر صحه می گذارد و لفظ خطا بجای ذنب و جرم و اثم این مطلب را بازگو می کند که او دل باختن به يك غلام را اشتباه شمرده، آیه بعدی نیز آنرا تأیید می نماید، چون زنان مصر او را به این دلیل ملامت کردند که دلباخته غلام خود شده.

در محافل اشراف چه می گذرد؟

قصه زنان امرای مصر از تبلیغات علیه زلیخا

عکس العمل زلیخا

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرْوَدُ فَتَلْهَىٰ عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۚ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِنًا وَعَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۓ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودْتَهُ بِنَفْسِهِ فَأَسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكْسِبَنَّ

وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّغِيرِينَ ۳۰

۳۰ - و عده ای از زنان در شهر گفتند: زن عزیز مصر از نوجوان غلامش کام دل خواسته است، محبت بی قرارش ساخته و به شغف واداشته، ما که او را در گمراهی نمایان می بینیم.

۳۱ - و چون از مکر شان اطلاع یافت، پیامی (غرض مهمانی) بسوی شان فرستاد، و مجلس و تکیه گاهی برای شان فراهم کرد و در اختیار هریکی (بر سفره طعام و میوه) کاردی گذاشت و (به یوسف) گفت: بر آنان برون آ، همینکه او را دیدند، بزرگتر و بالاتر (از خیال و وهم خود) یافتندش و دست های شانرا بریدند و گفتند: پناه به خدا! اینکه بشر نیست! او جز فرشته گرامی ای نیست!

۳۲ - گفت: این همانست که در باره اش مرا سرزنش می کردید، آری، از او کام دل خواستم ولی خودداری کرد، و اگر هرچه به او بگویم انجام ندهد حتماً به زندان خواهد رفت و خوار و ذلیل خواهد شد. (۱۴)

(۱۴) چند مطلب اساسی در این آیات جلب توجه می کند:

الف - برخی از زنان مصر، نه همه، فقط زنان امرا و اعزای مصر که از جریانات دور و بر همدیگر اطلاع می یابند گفتند: زن عزیز مصر چه اشتباه نمایانی را مرتکب شده، دل باخته غلام خود شده و از او کام دل خواسته! زن شریف و محترمی چون او و دلباختگی به نوکر و خادم! هیچ کسی چنین کاری نمی کند!!

ب - قرآن این حرف ها را مکر و حيله^۱ آنان خوانده است که نشان می دهد همه شان مبتلای این بیماری بوده اند و این حرف ها را برای اثبات پاک دامنی خود گفته اند و بدینوسیله به شوهران شان وانمود کرده اند که آنان این کار را اشتباه می شمارند و هرگز مرتکب آن نمی شوند!!

ج - زن عزیز مصر همینکه از تبلیغات مکرگونه آنان اطلاع می یابد همه را به مهمانی دعوت می کند، محفلی را در فضای آزاد، روی صفا ای برپا می کند، برای هر یکی متکای درست می کند و با میوه ها از آنان استقبال نموده و در اختیار هر یکی کاردی می گذارد. در اثنائیکه همه مصروف خوردن و پوست کردن میوه اند به یوسف هدایت میدهد تا از اطای که در آن مصروف کار است بیرون برآمده در خدمت مهمانان قرارگیرد، مهمانان عیاش، آزادخیال، مربوط خانواده های مرفه امرای مصر و آلوده دامن، همینکه یوسف علیه السلام را می بینند حواس شان پرت می شود، کنترل خود را از دست میدهند، مات و مبهوت جمال او می شوند و از فرط حیرت و تعجب دست های شان را می برند، بدون هیچگونه احساس شرم و آرم می گویند، پناه به خدا! این که بشر نیست، چون فرشته گرمی است! زن عزیز مصر نیز با همه دیده درائی و بدون احساس شرم و خجالت به رفقای سر و مجالس عیش خود و هم کیشان و همطرازان خود می گوید: مرا به گناه دلباختگی به غلامی سرزنش می کردید، این است همان غلام! آری از او کام دل خواستم، ولی خودداری کرد، سوگند می خورم که یا کام دلم را برآورده سازد و یا به زندان خواهد رفت و ذلیل و زبون خواهد شد و از همه این نعمت ها محروم!

د - قرآن در این چند جمله مختصر، وضع بد اخلاقی خانواده های امراء و زعمای مصر و همه ابعاد و زوایای سری و علنی زندگی شخصی آنانرا دقیقاً ترسیم می کند، و نشان می دهد که در جامعه غیر اسلامی و میان مردمی که به خدا و آخرت باور ندارند، امرا و زعمای شان از لحاظ اخلاقی تا این پیمانانه سقوط نموده و تا این حد در پستی و دنائت بسر می برند، روابط آزاد جنسی میان آنان پدیده عادی و غیر قابل اعتراض تلقی می شود.

رهبران قریش چه انتباهی از این داستان می گرفتند؟

باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که انتباه اشراف و صنایع قریش، از این داستان و از تبصره ها و تحلیل ها در باره وضع اخلاقی زعمای مصر چه خواهد بود و چه پیامی را از آن دریافت می کردند؟ آیا آنرا حمله جدی و خطرناک علیه خود و آبرو و اعتبار شان در اجتماع تلقی نمی کردند؟! آیا عامه مردم مکه در آئینه این داستان سیمای امراء و زعمان خود و خانواده های شان را مشاهده نمی نمودند؟ و هر آیه را بر وضع بد آنان تطبیق نمی کردند؟

در معیارهای خداپرستان سقوط در زندان و سیاحت بهتر است از سقوط در گناه
 قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ
 أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ۳۳ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ
 كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۳۴ ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ
 لَيْسَ جُنُنًا وَّ حَتَّىٰ حِينٍ ۳۵

۳۳ - گفت: پروردگرم! از آنچه مرا بسویش می خوانند زندان خیلی برایم محبوب تر است (۱۵) و اگر کید شانرا از من باز نداری بدام شان خواهم افتاد (۱۶) و از زمره این جاهلان خواهم شد. (۱۷)

۳۴ - پروردگارش دعایش را اجابت کرد و کید شان را از او بازداشت، او که شنوای داناست (۱۸)

۳۵ - سپس، با وجود مشاهده نشانه های روشن، این کار برای شان بهتر جلوه کرد که تا مدتی او را به زندان بکشند (۱۹)

گاهی شایستگی ها مایه مصیبت ها می شود

(۱۵) این آیه وضعیتی را که یوسف علیه السلام با آن مواجه بود بشکل خیلی

جالب، سازنده و آموزنده ترسیم می کند، او که نوجوانیست ۱۸ - ۱۹ ساله، در آغوش آزاد صحرا و در هوای صاف آن دنیا آمده و به جوانی رسیده، صحتمند و نیرومند است، جفای برادران را دیده، روز های بد افتادن در چاه و به غلامی رفتن را سپری کرده و اکنون در پایتخت متمدن ترین کشور زمان خود، در خانواده عزیز مصر بسر می برد، در او اثرات زندگی بدوی و شهری نمودار بود، سیمای جالب و جذاب او امتزاجی از جلال و جمال، زیبایی و زهد، وقار و مهربانی، متانت و سادگی بود، هر بیننده ای را عمیقاً به خود می کشاند و مجذوب خود می ساخت، شایستگی های ذاتی برای یوسف علیه السلام حادثه آفرین بود. نخست در خانه عزیز مصر با آن ابتلای بزرگ و خطر ناک مواجه شد، زن عزیز مصر در پی او افتاد، در هر لحظه ای خطر سقوط، در هرگامی در برابرش دامی، پس از آن محفل، همه زنان امرای مصر شیفته و دلباخته اش و در پی اغوایش، مشکل او صد چند شده، در هر سویی گناه آغوش فریبنده اش را برویش گشوده است و در هر قدمی داعی شر در کمین و با عشوه ها و طنازی هایش او را بسوی خود می خواند، اگر دیگران خود در پی گناه می افتند و در جستجوی صحنه هاگنه آلود می روند، درینجا گناه در پی اوست و برایش در کمین و در جستجوی فرصتی که او را لحظه ای غافل بیابد و اراده اش را ضعیف ببیند و تمایل به گناه را در او احساس کند تا بزودی او را بدام بیندازد، چه صحنه خطرناکی؟ چه آزمون جانکاهی؟! او در این مبارزه سخت و دشوار ثابت قدم و استوار است، از هر مرحله ای پیروزمندانه و سربلند و فاتح می گذرد، تهدید زن عزیز مصر را شنیده است که یوسف باید یکی از ایندو را انتخاب کند، یا سقوط در گناه و تسلیم شدن به خواست زلیخا، یا رفتن به زندان و خواری و درماندگی، او در انتخاب یکی از دو بدیل تأخیری نمی کند، بی درنگ تصمیم می گیرد، زندان را انتخاب می کند، انتخابی توأم با شوق و محبت، از سویدای دلش

به بارگاه پروردگار دعا می کند: پروردگارا! از آنچه مرا بسویش دعوت می کنند زندان برایم خیلی محبوب تر است.

در پیروزی ام در این ابتلاء بزرگ مرهون عنایت الهی ام

(۱۶) این بخش آیه از يك سو نشان می دهد که پس از این محفل، در بدام انداختن یوسف علیه السلام زلیخا تنها نبود بلکه تعداد زیادی از زنان امرای مصر با او یکجا شده اند و از سوی دیگری یوسف علیه السلام وضعیت را چنان خطرناک یافته است که پایداری در برابر آن جز به عنایت خدا میسر نیست، به بارگاه الهی دعا می کند که: پروردگارا! اگر کید و مکر شانرا از من بازنداری بدام شان خواهم افتاد. و علاوه بر همه، این بخش آیه نشان می دهد که یوسف علیه السلام بجای فخر بر پایداری خود و تکیه بر آن، پیروزی در این معرکه را نتیجه تأیید الهی شمرده می گوید: پروردگارا! اگر کید آنانرا از من دفع نکنی بدام شان خواهم افتاد.

بی بند و باری و ولگردی از مظاهر جامعه جهل زده است

(۱۷) یوسف علیه السلام بی بند و باری های جنسی را از مظاهر جاهلیت می شمارد، در هر جامعه آنکه آثار و مظاهر این پدیده مشاهده شود، جامعه جهل زده و عقب مانده از تمدن است. علم و تمدن انسانرا بسوی قانونمند ساختن همه روابط و مناسبات خود بالا می برد و از حالت لابلانگری و بی بند و باری می رهند، مهمترین و اساسی ترین قضیه در زندگی انسان روابط جنسی اوست که حیات او و نسلش به آن تعلق دارد، صحتمند بودن و سلامت بودن این بعد و تنظیم آن در چهار چوبه قانون، و جلوگیری از پامال شدن حدود و ضوابط در این بخش از تقاضاهای نخستین علم و تمدن است، جهل و عدم آگاهی از فطرت انسان و تقاضاهای سلامت جسم و جاننش باعث می شود تا آدمی به آلوده ساختن این

بعد و پامال شدن حدود و ضوابط در آن متوسل شود. مگر نمی بینید که جامعه بی بند و بار غربی از این ناحیه چه رنج های نمی کشد و با چه بیماری ها خطرناک و علاج ناپذیری مواجه نیست؟ بیماری مهلك ایدز یکی از مظاهر این آفت است، علما و دانشمندان دلسوز غرب با فریاد فریاد اعلام خطر می کنند که یا روابط آزاد جنسی را مهار کنید و یا منتظر عواقب وخیم آن باشید.

زندان پناه گاه یوسف علیه السلام و مدرسه او بود

(۱۸) پروردگارش دعای او را پذیرفت، او زندان را بر این محیط آلوده ترجیح داد، شاید پناه گاه دیگری سراغ نداشت، از شر کید و مکر زنان عشوه گر امرای مصر به خدا پناه جست، خدای شنوای دانا دعایش را اجابت کرد، از آن محیط آلوده و سقوط در گناه او را نجات بخشید، خدا فریاد ها و دعاها را می شنود و اجابت می کند، از نیازمندی های بنده اش آگاه است و میداند سزاوار چه معامله ایست.

اگر مؤمنی در هر حادثه ای خیری برایت مضمّر است

(۱۹) اگر بنده صالح خدا در راه او به زندان رفت باید مطمئن بوده و تشویشی بخود راه ندهد، فیصله آنرا خدای حکیم صادر کرده و حتماً حکمت ها و مصلحت های در آن مضمّر ساخته که بزودی به آن پی خواهد برد، چنانچه رفتن یوسف علیه السلام به زندان نه تنها مطابق تمّناي او بود و خداوند با این کار او را از سقوط در گناه نجات بخشید بلکه زندان را مدرسه او ساخت، در آغوش آن از رشد بیشتر فکری و اخلاقی بهره مند شد و یکی دیگر از زوایای جامعه مصر را از نزدیک مطالعه کرد، بالاخره از زندان به زمامداری مصر رسید.

(۲۰) از فحوای آیه بخوبی فهمیده می شود که تنها عزیز مصر نه، بلکه عده ای از امرای مصر مصلحت را در این دیدند که برای مدتی یوسف را به زندان بکشند،

این تصمیم را بعد از مشاهده آیات و نشانه‌ها اتخاذ کردند، این آیات یا همان نشانه‌های روشن دال بر پاکدامنی یوسف علیه السلام بود و یا گزارش‌های مؤثقی از جریان آن محفل و دلباختگی زنان شان به یوسف و تلاش‌هایی برای بدام کشیدنش، که به امرای مصر رسیده، لفظ (بدالهم بجابدا له) و لفظ (رأوا الآيات) که جمع را افاده می‌کند، همه این مطالب را بازگو می‌کند.

(۲۱) مشاهده می‌کنید که در يك جامعه غیراسلامی فیصله‌ها بر اساس "مصحلت" صورت می‌گیرد نه "عدالت"، در محاکم آنجا هوا و هوس زمامدار حکومت می‌کند نه "قانون و قضا"، حاکم و زمامدار می‌تواند فرد بی‌گناهی را برای "مدت دلخواه" به زندان بکشد، چنانچه امراء و اعزای مصر بجای کنترل زنان خود یوسف علیه السلام را بر ای مدت نا معلومی به زندان فرستادند!

به شخصیتی که تقدیر او را برای رهبری انقلاب عمیقی در جامعه مصر و قیادت و زعامت آینده این جامعه برگزیده است ضروریست تا پس از مشاهده وضعیت زندگی بدوی و صحرائی، و مطالعه عمیق وضع حکام مصر، از ماهیت محاکم، چگونگی احکام و فیصله‌ها و حالت زندان و زندانیان دقیقاً اطلاع بیابد، عامه مردم بنابر تبلیغات وسیع نظام‌های حاکم گمان می‌کنند که "محاکم" آزاد و مستقل اند و قاضی به حکم قانون و مقررات قضاوت می‌کند و به هیچ چیزی جز تأمین عدالت و دفاع از حق ارج نمی‌گذارد، تصحیح این ذهنیت نه تنها در عامه مردم ضروریست بلکه در خواص و علمبرداران انقلاب‌های اجتماعی نیز ضروریست، وضع زندان و حالت زندانیان، ماهیت محاکم و قضات این جوامع را بخوبی نمایان می‌سازد، رهبران انقلاب باید به زندان بروند تا ماهیت عدالت و قانون در جامعه جا‌هلی را با پوست و استخوان خود لمس کنند.

در زندان چه می گذرد؟

این تنها یوسف علیه السلام نبود که قربانی هوس زمامداران ستمگر مصر قرار گرفته بود

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرْنِي آعَصِرُ خَمْراً وَقَالَ الْآخَرُ
إِنِّي أَرْنِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا
نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۳۶ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا
بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۳۷ وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ
اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۳۸

۳۶ - و همزمان با او دو (برده) جوانی وارد زندان شدند، (روزی) یکی از آنان (به او) گفت: من خود را (در خواب) دیدم که (از انگور) شراب می شپلم و دیگری گفت: من خود را (در خواب) دیدم که بالای سرم نان حمل می کنم که پرندگان از آن می خورند، تأویلش را مباحگو! ترا نیکو کار می یابیم (۲۲)

۳۷ - گفت: قبل از آمدن طعامی که (معمولاً) به شما داده می شود، تعبیرش را به شما می گویم! (۲۳) این بخشی از علميست که پروردگارم بمن عنایت کرده است، (۲۴) من کیش قومی را ترک گفته ام که به خدا ایمان ندارند و به آخرت کفر می ورزند.

۳۸ - و از کیش اجدادم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم (۲۵) به ما نمی سزد که چیزی را با خدا شریک بسازیم (۲۶) این فضل الهی بر ما و بر همه مردم است

ولی اکثر مردم سپاس نمی گذارند. (۲۷)

(۲۲) در روایات می آید که دو جوان برده انکه همزمان با یوسف علیه السلام وارد زندان شدند یکی ساقی دربار و دیگری نان پز بود، یکی به این دلیل زندانی شد که در یکی از مهمانی های در بار جام شرابی تعارف کرد بود که مگسی در آن افتاده بود و دیگری نانی پخته بود که در آن دانه های ریگ وجود داشت، از الفاظ آیت و رؤیای هردو معلوم می شود که روایات مذکور درست است. با این جریان به یوسف علیه السلام تفهیم می شود که این تنها تو نیستی که بدون جرم و گناهی مورد خشم امرای ستم پیشه این جامعه قرار گرفته ای و به زندان کشانده شده ای، بلکه تعداد زیاد دیگری چون تو قربانی هوس زمامداران گردیده، برای هیچ و پوچ شکنجه و تعذیب می شوند.

انتباه ستمکشان از سیمای پر جلال یوسف علیه السلام چه بود؟

تأثر و انتباه هر دو برده ستمکشیده از سیمای یوسف علیه السلام غیر از تأثر زنان بدکار و هوس ران امرای مصر بود، آثار نیکوکاری و پرهیزگاری در سیمای یوسف علیه السلام توجه آنانرا جلب می کند و برای تعبیر رؤیای خود نزد او می آیند و او را محسن و نیکو کار خطاب نموده یکی می گوید: در خواب دیدم که شیره انگور را می شپلم و از آن شراب درست می کنم، دیگری گفت: بر سرم نان حمل می کنم که پرندگان از آن می خورند. یکی را رؤیایش امیدوار ساخته بود که شاید از زندان رها شود و به کار قبلی اش برگردد و ساقی دربار شود، دیگری را حمل نان برفرق خود امیدوار می ساخت ولی هجوم پرندگان بر نان برایش سؤال برانگیز بود، از اینرو رؤیای شانرا با یوسف علیه السلام در میان گذاشته اند و جویای تعبیر شده اند.

رفع يك اشتباه در رابطه با تفسیر این آیه

(۲۳) در رابطه با ترجمه و تفسیر این آیه دو رأی در میان مفسران می یابیم: عده ای می گویند: یوسف علیه السلام به رفقای زندان خود گفت: قبل از فرا رسیدن وقت طعامیکه روزمره به شما داده می شود رؤیای تانرا تعبیر خواهم کرد، گویا از آنان وقت خواسته تا در مورد خواب هاشان فکر کند و تعبیر درست و دقیق آنرا بگوید. رفقای زندانش احتمالاً صبح بعد از بیدار شدن، خواب های شانرا به یوسف علیه السلام گفته اند و او تا طعام ظهر از آنان وقت خواسته است، الفاظ آیت نیز همین تفسیر را تأیید می کند، از يك سو جمله^۱ (نبأتکما بتأویله) شما هردو را به تعبیر آن آگاه خواهم کرد، صریحاً نشان می دهد که مراد از آن تعبیر و تأویل خواب است، چون برای طعام کلمه تأویل استعمال نمی شود، و درست نیست بگوئیم نبأتکما بتأویل الطعام، برعکس درینصورت باید چنین گفته شود نبأتکم به، از سوی دیگری هردو رفیق زندان مخاطب قرار گرفته و به آنان گفته شده: شما هردو را به تأویل آن آگاه می سازم، اگر قصد یوسف علیه السلام این می بود که به زندانیان تفهیم کند، خداوند به او وحی می کند و قبل از اینکه طعامی به شما بیاید از چگونگی آن به شما اطلاع میدهم، باید صیغه جمع را بکار می برد و چون عیسی علیه السلام می گفت: و انبأکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم (به آنچه می خورید و آنچه در خانه های تان ذخیره می کنید شما را آگاه می سازم).

علاوه برهمه در اینجا زندانیان در باره^۲ رؤیاهای خود از او می پرسند درست نیست که بجای تعبیر رؤیا به آنان بگوید: از کیفیت طعامی که در آینده به شما داده می شود شما را مطلع می سازم! این نیز روشن نیست که یوسف علیه السلام در آن وقت به پیامبری مبعوث شده و سلسله نزول وحی بر او آغاز شده است یا

نه، زیرا سن او در این وقت حدوداً بیست سال بود، پیامبران اکثراً بعد از چهل سالگی و پختگی سن به رسالت مبعوث شده اند. کار در نظام حاکم بر مصر و تحت زمامداری حکام وقت نیز نشان می دهد که یوسف علیه السلام تا هنوز به پیامبری مبعوث نشده اند، بعثت او باید زمانی صورت گرفته باشد که اقتدار مصر به او انتقال یافته است.

رأی دوم رأی مفسرینی است که معتقد اند مراد این آیه، پیشگوئی در باره کیفیت و نوع طعام است. اکثراً آنرا به معجزه عیسی علیه السلام قیاس کرده اند، در حالیکه معجزه عیسی علیه السلام استثنائی و مختص به اوست، الفاظ آیه بر این تفسیر صحه نمی گذارد.

از غیب فقط با وحی می توان اطلاع حاصل کرد

(۲۴) از این الفاظ بخوبی واضح می شود که مراد از مطلب قبلی، تأویل رؤیاست که علمش به یوسف علیه السلام داده شده، نه اطلاع از حوادث آینده، از غیب جز خدا احدی در زمین و آسمان اطلاعی ندارد، قرآن علم غیب را از فرشتگان و انبیاء نیز نفی می کند، از غیب فقط با وحی می توان اطلاع یافت نه با علم، از این الفاظ این مطلب نیز فهمیده می شود که تعبیر و تأویل رؤیا علم خاصیست، بدون دست رسی به این علم نمی توان رؤیایها را تعبیر کرد.

خودداری از شرك، پیام نخستین دعوتگران بسوی خدا

(۲۵) یوسف علیه السلام قبل از تعبیر رؤیایهای رفقای زندانش، آنانرا بسوی خدا دعوت می کند و قضایای اساسی چون توحید، معاد، رسالت، خودداری از شرك، عبادت خدا و حاکمیت الهی را با آنان در میان می گذارد، سپس رؤیایهای شانرا تعبیر می کند، ولی قبل از همه لازم می بیند تا اعتماد آنانرا نسبت بخود جلب کند

و خود را به آنان معرفی نموده می فرماید: من کسی ام که کیش قومی را ترك گفته ام که به خدا باور ندارند و از آخرت منکر اند و از دین اجدادم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی می کنم.

(۲۶) نخستین مطلبی را که یوسف علیه السلام در راستای دعوت بسوی خدا به آنان میگوید، خودداری از شرك است، می فرماید: به ما نمی سزد که چیزی را باخدا شريك بگیریم، کسی و چیزی جز خدا را بپرستیم، به آن پناه ببریم، از آن استمداد بجوییم، سر بندگی و اطاعت در برابرش خم کنیم، با شأن انسانیت ما نمی زبید که بنده بنده شویم و به پستی و ذلت تن دهیم.

با توحید و یکتا پرستی از ذلت و پستی نجات می یابیم

(۲۷) پرستش خدا به تنهایی و خودداری از شرك، راه نجات انسان از پستی و ذلت است، با این کار فضل و عنایت الهی شامل حال ما و همه انسانها می شود، همینکه خدا ما را مأمور ساخته تا در برابر احدی جز او سر بندگی خم نکنیم و به آستانه کسی جز او دست احتیاج و نیازمندی دراز نمائیم، با این دستور ما را مورد فضل و احسان خود قرار داده و سربلندی و عزت ما را خواسته است، ولی اکثر مردم پاس این نعمت الهی را نمی دارند، در پرتگاه شرك سقوط می کنند و به پستی و ذلت کشانده می شوند.

برای شرك و دوگانه پرستی هیچ دلیلی در زمین و آسمان نمی یابند

یا بندگی خدای واحد یابندگی اربابان متعدد

يَصْحَبِي السَّجَنَ ۚ أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ ۚ
مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ ۚ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤَكُمْ ۚ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ۚ إِنْ أَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ ۚ أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ

الْقِيَمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ،

۳۹ - ای رفقای زندان ! آیا اربابان گوناگون بهتراند یا خدایگانه غالب (مسلط بر همه) (۲۸)

۴۰ - جز او چیزی جز نام هایی را نمی پرستید که شما و پدران تان نامگذاری کرده اید، خدا هیچ سند و دلیلی برایش فرود نیاورده (۲۹) حکمروایی برای احدی جز او نیست (۳۰) فرموده است که جز او را نپرستید، دین استوار و سنجیده همین است، ولی اکثر مردم نمی دانند (۳۱)

جز خدا نه معبودی وجود دارد نه فریادرسی

(۲۸) یوسف به یاران زندانش می گوید: کسیکه خدای یگانه، پروردگار زمین و آسمان را نپرستد به دام بندگی اربابان و آلهه گوناگونی سقوط می کند، چون کسیکه با رسنی بالا رفته ناگه پیوندش با بالا بگسلد، به پائین فرو افتد، و به چنگال پرندگان شکاری بیفتد و طوفان تند و تیز او را به استقامت نامعلومی ببرد و در پرتگاه عمیقی بیفگند. مگر نمی بینید که در این جامعه بی خبر از خدا، چه اربابان گوناگونی بر مردم حکومت می رانند! آیا برای نجات از سلطه ظالمانه آنان بهتر نیست به خدای واحد پناه برد و تنها او را پرستش کرد.

(۲۹) هرچه جز خدا را به عبادت گرفته اید، از آن استمداد می جوئید و به آن پناه می برید در واقع هیچ و پوچ است، نامگذاری های است بی محتوا، شما و پدران تان خصوصیت ها و شایستگی های را به آن منسوب کرده اید، گمان می برید که فریاد های تانرا می شنوند، به داد تان می رسند، نیازمندی های تانرا مرفوع می سازند و دعاهاى تانرا اجابت می کنند، در حالیکه خدای یکتا نه در همه این هستی و نه در همه کتبی که بر پیامبران نازل کرده است، دلیلی بر

صحت شرك و عبادت ما سوی الله و استمداد از مرجع جز خدا را فرود نیاورده، هرکی ادعا کند کسی و چیزی در الوهیت و ربوبیت شريك خداست و خدا او را در اداره هستی و تصرف در امور آن ند و همتای خود قرار داده، به ادعای پوچ و بی بنیادی پرداخته که هیچ دلیلی در همه^۱ این هستی برای اثبات آن نخواهد یافت!!

اعتراف به اینکه کسی دیگری جز خدا حق قانونگذاری دارد شرك است

فقط خدا را بپرستید و طمع و ترس تان فقط از خدا باشد، دین قیم همین است

(۳۰) این بخش آیه سه مطلب مهم و اساسی را افاده می کند:

الف: حکمروایی و فرمانروایی مختص برای خداست، بر همه^۲ هستی حکم او نافذ است، کسی در این حکمروایی شريك او نیست.

ب - صلاحیت حکم و قانون گذاری را خدا به احدی نداده است، در همه قضایای زندگی خود باید تنها از خدا و دین او هدایت گرفت و مطابق فرمان و دستورش عمل کرد.

ج - حکام مطلق العنان جامعه^۳ شما ستمگر اند، از حد و حق خود تجاوز کرده اند، و با ادعای حق قانونگذاری برای خود مرتکب شرك شده اند.

(۳۱) دستور همیشگی و قاطع خدا این است که جز او را نپرستید، طمع و ترسی از درگاه و بارگاه دیگری نداشته باشید، سر بندگی در برابر احدی جز خدا فرود نیارید و از فرمان و دستورش اطاعت مکنید، دین قیم و سنجیده الهی همین است، هر دین و مذهبی که شما را به عبادت ماسوی الله و استمداد از غیر خدا دعوت کند، دین دروغین و مذهب کج و معوجیست که فقط مردم جاهل و نادان به دام آن می افتند.

تعبیر رؤیاهای رفقای زندان

يَصْحَبِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ حَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ
 فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فُضِيَ الْأَمْرُ الْأَيْ فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ۱، وَقَالَ لِلَّذِي
 ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا أذْكَرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ
 فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ،

۴۱ - آی رفقای زندان ! اما (تعبیر رؤیا های تان) یکی از شما به آقایش شراب خواهد نوشاند، و اما دیگری بدار کشیده خواهد شد و پرندگان از سرش خواهند خورد (۳۲) کاری که در باره اش می پرسیدید (اینک) انجام یافت. (۳۳)

۴۲ - و از میان آنان به کسیکه گمان برد نجات می یابد، گفت: مرا نزد آقایت یادکن، شیطان یاد آوری نزد آقایش را از یادش برد (۳۴) از اینرو چندین سال در زندان ماند (۳۵)

یکی به وظیفه قبلی خود برمی گردد و دیگری به دار آویخته می شود

(۳۲) یوسف علیه السلام به یکی از دو یار زندان خود گفت: بوظیفه قبلات بر می گردی، دوباره ساقی دربار خواهی شد و به آقایت شراب خواهی نوشاند. و بدیگری گفت: بدار کشیده می شوی و پرندگان از گوشت و مغز سرت خواهند خورد، خواب او دو بخش داشت: حمل نان بالای سرش که نشان میداد مسئولیت پختن همان نان مورد اعتراض بدوش او می افتد و هجوم پرندگان گوشت خوار بر نانی که برفرق خود حمل می نمود به دار رفتنش را بازگو می کرد.

(۳۳) در رابطه با این بخش آیه دو رأی را در تفاسیر می یابیم :

الف : به وعده^۱ که در مورد تعبیر رؤیای تان داده بودم وفا کردم، اینک کارتان انجام یافت و به استفتای تان جواب گفته شد.

ب: قضای الهی در مورد هر يك تان همین است و تغییری در آن ایجاد نخواهد شد.

تفسیر دومی از چند جهت نادرست است:

الف _ با الفاظ سازگار نمی افتد، جمله نمی گوید که قضا و فیصله الهی صادر شده است، بلکه می گوید: کاری که شما در باره اش می پرسیدید انجام یافت، استفتای آنان در باره رؤیا بود، تعبیر رؤیا را می خواستند و همین کار انجام یافته است.

ب _ اگر این تفسیر را بپذیریم معنایش این می شود که یوسف علیه السلام از چگونگی قضای الهی مطلع شده است و با این کلمات هر دو را از آن آگاه ساخته است، در حالیکه آیه بعدی به صراحت نشان میدهد که یوسف علیه السلام از قضای الهی مطلع نشده است بلکه با توجه به رؤیای یکی از آنان حدس زده و گمان برده است که او آزاد می شود، ذکر کلمه (ظن) بمعنای گمان و حدس در آیه بعدی، تفسیر دومی را رد می کند و بر تفسیر اولی صحه می گذارد.

(۳۴) یوسف علیه السلام به رفیق زندانش که با توجه به رؤیایش فهمیده بود از زندان رها می شود و به دربار بر می گردد، گفت: مرا به یاد داشته باش، سرگذشتم را به آقایت حکایت کن، ولی او که براه شیطان رفته بود، یار زندانش را فراموش کرد، قرب در بار باعث فراموشی یاران روزهای دشوار شد، نخواست یا نتوانست سرگذشت یوسف را به آقایش حکایت کند.

(۳۵) از جمله (فلبث فی السجن بضع سنین) یعنی (پس برای چندین سال در زندان ماند) معلوم می شود که بنابر کاریکه یوسف علیه السلام انجام داد و لابد در همین آیه به آن اشاره شده است، مدتها را در زندان ماند، باید بنگریم که کدام کاری باعث ماندن یوسف در زندان شد؟

چرا یوسف علیه السلام برای چندین سال در زندان ماند؟

عده ای از مفسران بر این باور اند که در جمله (فانساه الشیطن ذکر ربه) اشاره به یوسف علیه السلام دارد که گویا شیطان او را از یاد خدا غافل کرد، از دربار احترام جست و موجب ماندنش در زندان شد، این رأی از چند جهت ضعیف است:

الف - مغایر قرآن است، زیرا در دو آیه بعد تر همین سوره می آید که این فراموش کار، یوسف علیه السلام نه بلکه رفیق زندان او بود که بعد از مدت ها او را بیاد آورد.

ب - ممکن نیست شخصیت بزرگواری چون یوسف علیه السلام که بخاطر خدا زندان را بر زندگی در دربار ترجیح داد، اکنون و در زندان خدا را فراموش کرده باشد، انسان در دشواری ها بیشتر بیاد خدا می افتد تا در رفاه و آسودگی.

ج - این رأی با جمله بندی در آیه قطعاً نمی سازد، ابتدای آیه اشاره به این دارد که از ساقی دربار خواسته شده تا از یوسف علیه السلام نزد آقایش یاد آوری کند، نسیان این یاد آوری نیز متصل آن آمده است که بدون تردید باید به ساقی متوجه باشد.

استرحام از حاکم ستمگر باعث ماندنش در زندان شد

پس دلیل ماندن یوسف علیه السلام در زندان همان چیز است که در ابتدای آیه به آن اشاره شده است: مطالبه از رفیق زندانی اش تا سرگذشت او را نزد آقای خود حکایت کند، بدین ترتیب در پی رهایی از زندان افتاد، درحالی که مدتی قبل گفته بود: زندان را بر آنچه مرا بسویش دعوت می کنند ترجیح میدهم!

چرا عجله کرد، چرا حوصله اش سر رفته، چرا توسط برده ای از حاکم ستمگر

استرحام می کند، خداحکیم این کار او را نپسندید و بناء" چندین سال در زندان ماند، او به رشد بیشتر ضرورت داشت، ماندن در زندان برای نموی بیشتر معنوی او ضروری بود، مشاهده می کنید که چند آیه بعد تر در همین سوره، وضع او را پس از سپری نمودن سالهای متمادی در زندان چنین ترسیم می کند: همین رفیق زندانی حامل پیام پادشاه مصر است که او را نزد خود دعوت کرده است ولی او از رفتن نزد پادشاه ابا می ورزد، عجله ای در رابطه با رهائی از زندان ندارد، باهمه متانت و استغنا میگوید: نخست باید در باره جریان زندانی شدنم تحقیق صورت گیرد و برائتم اعلان گردد، سپس دعوت را خواهم پذیرفت و نزد پادشاه خواهم رفت.

رؤیای ملك مصر و آزادی یوسف علیه السلام از زندان

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ
سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ
لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ٤٣، قَالُوا أَضْغَنْتَ أَحْلَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلِيمِينَ ٤٤،
وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ٤٥،
يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ
وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ
٤٦، قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا
مِّمَّا تَأْكُلُونَ ٤٧، ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ ٤٨، ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ
وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ٤٩،

۴۳ - و پادشاه گفت: (درخواب) می بینم هفت گاو فربه را که هفت تایی لاغر آنها را می خورند، و هفت خوشه سبز و دیگری خشک را، آی درباریان! در باره رؤیایم رأی تانرا بمن بازگوئید، اگر قادر به تعبیر رؤیائید.

۴۴ - گفتند: خواب هائیسست شوریده و ما به تعبیر (این نوع) رؤیا های پریشان آگاه نیستیم. (۳۶)

۴۵ - و همان کسیکه از میان دو (زندانی) رها شده بود و پس از مدتی بیاد آورد، گفت: من می توانم شما را به تعبیر این رؤیا آگاه سازم، مرا (به زندان نزد یوسف) بفرستید.

۴۶ - یوسف ! ای دوست راستگو ! رأیت را در باره هفت گاو فربهی که هفت گاو لاغر آنها را می خورد و هفت خوشه سبز و دیگری خشک هما بگو ! تا بسوی مردم (قبل از برخاست مجلس) برگردم و تا آنان بدانند.

۴۷ - گفت: هفت سال پی در پی می کارید، پس هرچه بدروید در خوشه اش بگذارید، مگر اندکی را که می خورید.

۴۸ - سپس بعد از این (هفت سال) هفت تایی دشواری در پی می آیند که (درآن) همه آنچه را برایش ذخیره کرده اید می خورید، مگر اندکی را که نگه می دارید.

۴۹ - سپس بعد از (هفت سال قحطی) سالی بیاید که در آن بر مردم باران ببارد و در آن (از میوه ها) عصاره برگیند. (۳۷)

رؤیایها مختص به مسلمانان نیست،

همه مردم، مسلمان و کافر، ظالم و مظلوم با آن سروکار دارند

(۳۶) پادشاه مصر خواب می بیند و احتمالاً مکرر، از الفاظ تکرارخواب

فهمیده می شود، خوابش را با درباری ها در میان می گذارد و خواهان تعبیر می

شود، همه آنرا رؤیاهای پریشان می خوانند و غیر قابل تعبیر. این چهارمین رؤیائیست که در این سوره به بحث گرفته می شود و نشان میدهد که همه مردم، کافر و مسلمان، ظالم و مظلوم با رؤیاها سروکار دارند، برخی آنرا جدی می گیرند، در پی تعبیر می افتند، سعی می کنند، پیام رؤیای شانرا دریابند، عده دیگری آنرا غیرجدی گرفته، خواب های پریشان و تمنیات سرکوفته تلقی نموده از کنار آن با بی تفاوتی و بی اعتنائی می گذرند و از درک پیامی که در آن مضمحل است محروم می مانند.

رؤیا گواهی می دهد که انسان می تواند از محدوده زمان و مکان بالاتر برود و پیامهایی از غیب و آنطرف حجابها دریافت کند

رؤیای آدمی نشان میدهد که انسان چیزی بالاتر از هیكل ملموس و محسوس خود است، ابعاد گسترده تر و پیچیده تر دیگری دارد، با حواس ظاهری خود مشهود و ملموس را درک می کند، ولی با ضمیر ناخود آگاه از محدوده زمان و مکان بالاتر می رود، پیام های از غیب و از آن طرف حجابها دریافت می کند، این پیامها چگونه به او می رسد، منبع آن در کجاست؟ کیست؟ چیست؟ این سوالات جواب می خواهند، محققان منصف نمی توانند از کنار آن با بی اعتنائی بگذرند. جز با ایمان به خدای عالم بالغیب با هیچ چیز دیگری نمی توان این پدیده را تفسیر کرد، یکی از قوی ترین دلایل برای اثبات خدا رؤیای انسان است.

(۳۷) ساقی دربار، رفیق زندان یوسف علیه السلام باشنیدن این رؤیا، او را به یاد آورد و گفت: من می توانم این رؤیا را تعبیر کنم، بشرط آنکه مرا به زندان، نزد رفیقم بفرستید، کسیکه رؤیاها را بدرستی و دقت تعبیر می کند. نزد یوسف آمد، رؤیا را گفت و تعبیر آنرا خواست و تأکید نمود که قبل از برخاستن مجلس درباری ها، رؤیا را برایش تعبیر کند و یوسف علیه السلام نیز این بار بلادرنگ خوابش را

چنین تعبیر کرد:

تعبیر رؤیای ملک

هفت گاو فربه نشانه هفت سال پر برکت است، هفت گاو لاغر از هفت سال قحطی نمایندگی می کند، هفت خوشه سبز هفت فصل حاصلخیز را نشاندهی می کند. هفت خوشه خشک حاصلات هفت فصل مذکور را که در خوشه ها حفظ میگردد و در سالهای قحطی از آن استفاده می شود به نمایش می گذارد، حاصلات هفت سال پربرکت در هفت سال قحطی به مصرف خواهد رسید، مشروط به اینکه در خوشه های خشکش نگهداری شود. سالهای قحطی هفت سال تمام است، پس از آن حالت عادی برمی گردد، بارانها آغاز می شود و سر سبزی و خرمی به مصر برمی گردد. مردم مصر باید محتاط باشند و از مصرف همه غله در سالهای قحطی خودداری کنند، یکمقدار را حتماً چون تخم برانکشت در سال بعدی نگهدارند و متوجه باشند که بهترین و مطمئن ترین شیوه نگهداری غله، نگهداری آن در خوشه های خودش می باشد.

رفیق زندان برگشت، تعبیر خواب را حکایت کرد، پادشاه آنرا دقیق یافت و هدایت داد تا یوسف را فوراً نزد او بیاورند.

یوسف علیه السلام از رفتن به دربار خودداری می ورزد

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهٖ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ الْمَسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۝ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ ۗ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ۗ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْمَنَّانُ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ

نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۱۰ ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ۱۱ وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِلَّا إِنِّي التَّفَسُّ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۲

۵۰ - و پادشاه گفت: او را نزد من بیاورید، ولی چون قاصد نزدش آمد، گفت: بسوی آقایت برگرد و از او بپرس: زنانیکه دست های شانرا بریدند چه حالی خواهند داشت؟ پروردگارم به کید آنان خوب داناست. (۳۸)

۵۱ - (پادشاه همه را احضار کرد و) گفت: زمانیکه از یوسف کام دل خواستید قصد تان چه بود؟ گفتند: پناه به خدا! هیچ بدی ای در او ندیده ایم، زن عزیز مصر گفت: الآن حقیقت هویدا شد، من از او کام دل خواستم و یقیناً که او راستگو و صادق است.

۵۲ - چنین است (اعتراف من) تا بداند که در غیابش خیانتی به او نکرده ام، و برای آنکه خدا کید خائنان را (بسوی مرادشان) هدایت نمی کند. (۳۹)

۵۳ - و خودم را تبرئه نمی کنم، بدون شك که نفس شدیداً گمارنده به بدی است، مگر آنکه پروردگارم بر او رحم کند، پروردگارم که آمرزنده مهربان است.

(۳۸) قاصد با پیام پادشاه نزد یوسف به زندان آمد، ملک مصر او را به حضور خود خواسته است، تعبیرش را پسندیده است، ولی یوسف علیه السلام همان یوسف روزهای اول زندان نیست، عجله ای برای بیرون رفتن ندارد، زندان را سنگری برای مبارزه خود ساخته است، به قاصد می گوید: برگرد و به آقایت بگو: سرنوشت زنانیکه دست های شانرا بریدند و دسیسه ای علیه او بکار بردند و او را بی موجب به زندان سپردند، چه خواهد شد؟ باید برائت او اعلان شود، باید آینده او تضمین شود، هرچند خدا کافیهست، او از کید و مکر آنان آگاه است.

صبر و شکیبائی یوسف علیه السلام وضع را چنان دگرگون ساخته که اکنون شاه عجله دارد تا او هرچه زودتر از زندان بیرون آید و به ملاقات او برسد

(۳۹) صبر و شکیبائی یوسف علیه السلام وضع را چنان تغییر داده که اکنون پادشاه عجله دارد تا یوسف را هرچه زودتر ملاقات کند، شرط او را می پذیرد، زنان شرکت کننده در محفل زلیخا را احضار می کند، از آنان می پرسد: روزیکه از یوسف کام دل خواستید، جریان از چه قرار بود؟ چرا این کار را کردید؟ موضعگیری او چنان است که چون وکیل دعوای یوسف علیه السلام عمل می کند، بر ادعای او قبل از هر نوع تحقیق صحه می گذارد، از زنان چنان استفسار می کند که گویا جرم شان کاملاً ثابت است و هیچ شك و شبهه ای در آن وجود ندارد، زنان وضع را چنان می یابند که چاره ای جز اعتراف ندارند، می گویند:

پناه به خدا! هیچ بدی و زشتی ای در او ندیده ایم. مجرم اصلی جلو می آید، باهمه صراحت اعتراف نموده و می گوید: اکنون حقیقت برملا شد، من از او کام دل خواستم و او صادق و راستگوست، بدو دلیل اعتراف می کنم: نخست برای آنکه او بداند من در غیابش خیانتی به او نکرده ام و اتهام دروغینی به او نبسته ام و ثانیاً برای آنکه متیقنم توطئه هابخائنان به نتیجه مطلوب نمی رسد، خدا نمی گذارد خائنان به هدف شان نائل شوند، نمی خواهم خودم را تبرئه کنم، نفس آدمی همواره انسانرا به بدی می گمارد و از شر آن فقط کسی مصئون می ماند که مورد نوازش و مهربانی پروردگارم قرار گیرد، پروردگارم آمرزنده مهربان است.

عده ای از مفسران معتقد اند که در دو آیه ۵۲ و ۵۳ گفتار یوسف علیه السلام نقل شده است، مستمسک شان این است که گفته های مذکور از شان زلیخا خیلی بلند است. ولی این توجیه به چند دلیل ضعیف است:

الف: در سلسله بیان هیچ نشانه و قرینه ای نمی یابیم که ثابت کند اینها گفته یوسف است.

ب: سیاق و سباق آیات و تسلسل کلام با این توجیه نمی سازد، برعکس مقتضی آن است که در این دو آیه نیز گفته های زلیخا انعکاس یافته باشد.

ج: یوسف علیه السلام تهنوز در زندان است و با ملک روبرو نشده و در جلسه مذکور حضور نیافته است، آیه بعدی همین را نشان می دهد.

د: دلیلی وجود ندارد که یوسف علیه السلام بگوید: می خواهم عزیز مصر بدانم که من در غیابش خیانتی علیه او مرتکب نشده ام، زیرا عزیز مصر مدت ها قبل از حقیقت مطلع بود و به پاکدامنی و برائت یوسف باور داشت.

ه: بخش (و إن الله لایهدی کیدالخالین) را با هیچ توجیهی نمی توان قول یوسف علیه السلام ثابت کرد، این کلام فقط با وضعیت زلیخا سازگار است، او باید بگوید که اگر این بار نیز با یوسف علیه السلام خیانت کنم و افترای دروغینی به او ببندم و بجای اعتراف به خطای خود او را متهم کنم مثل محاوله قبلی ام حقیقت افشا می شود، خداوند حيله های خائن را خنثی می کند و نمی گذارد مقاصد شوم آنان را بر آورده سازد.

و اما سخنان مؤمنانه زلیخا در واقع این حقیقت را ثابت می کند که عملکرد یوسف علیه السلام و مبارزه اش از سنگر زندان، اثرات عمیق و وسیعی در جامعه داشته و تغییرات گسترده ای را باعث شده است. مباحثه او با دو زندانی و دعوت شان بسوی خدا نشان میدهد که یوسف علیه السلام در زندان آرام ننشسته و بطور جدی، پیگیر و خستگناپذیر مصروف دعوت بوده است و توانسته است انقلاب عظیم فکری و اجتماعی را از زندان رهبری کند و راه را برای انقلاب سیاسی باز نماید.

آثار و نتایج دعوت یوسف علیه السلام در جامعه مصر

چنان عمیق بود که زنی چون زلیخا امروز در حضور حاکم مصر به جرم خود اعتراف می کند و چون انسان پرهیزگاری صحبت می کند و از او بدفاع می پردازد مایه تعجب است که عده ای گفتار زلیخا را به این سبب به یوسف علیه السلام نسبت داده اند که این کلام از شأن او برتر است!!

متأسفانه برخی از علمای ما با استناد به این رویداد از مجموع این داستان سازنده و انقلابی، شامل دروس و عبر و دارای محتوای بی نهایت بلند، داستان دلباختگی زن بدکاری درست کرده اند که می خواست مرد زیبایی را بدام بکشد و از او کام دل بجوید، و حتی عده ای ادعا کرده اند که یوسف علیه السلام در پایان زندگی زلیخا (دلباخته خود) را به همسری پذیرفته است! در حالیکه نه در قرآن اشاره ای درینمورد می یابیم و نه در روایات چنین مطلبی را سراغ داریم. این نتیجه گیری نه تنها از بد سلیقه گی بیمارگونه نمایندگی می کند، بلکه اخذ انتباه عکس و صد در صد مغایر روح داستان می باشد، داستان در صدد آن است که وجه تمایز میان دو نمونه شخصیت انسانی متباین و جدا از هم را که در برابر یکدیگر قرار داشته و دارای مقومات گوناگون می باشند طی این داستان نمایان کند، ولی برخی از افراد چنان اند که از آن نتیجه معکوس می گیرند و این نمونه های متضاد را با هم آشتی می دهند، آیا ممکن است پیامبری با آن عظمت و جلال، زنی با این وضعیت را به همسری بگیرد؟

وای اسفا که داستان آموزنده ای با این ابعاد گسترده و سازنده را با تعبیرهای بیمارگونه خود داستان دلباختگی زنی ساخته اند که می خواست جوان زیبایی را بدام بیندازد

یوسف علیه السلام نه با این پیشنهاد شاه توافق می کند که مشاور خاص شاه باشد
و نه با این که نخست وزیر با صلاحیت دربار باشد

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِۦٓ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي ۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ
لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ۚ قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ۗ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ۝
وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ ۚ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا
مَنْ نَشَاءُ ۗ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ وَلَا جُرْ الْأَخْرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا
وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝۷

۵۴ - و پادشاه گفت: او را نزد من بیاورید، تا (مشاور) خودم بر گزینمش و پس از
آنکه با او صحبت کرد، گفت: تو اکنون نزد مائی محترم و معتمد. (۴۰)

۵۵ - گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار، که (آنها) نگهبانی باشم دانا(به
حفاظت و بکار گیری اش)

۵۶ - و بدینسان یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، به هرنحوی که می
خواست در آن مستقر می شد.

(۵۷) هرکی را بخواهیم مورد رحمت خود قرار می دهیم و پاداش نیکوکاران را
ضایع نمی کنیم.

۵۷ - و پاداش اخروی حتماً بهتر است برای آنانکه ایمان آورده و پرهیزگاری می
کردند.

(۴۰) پادشاه قبل از ملاقات با یوسف علیه السلام تصمیم داشت او را بحیث
مشاور خاص خود تعیین کند ولی پس از صحبت با او تصمیمش عوض شد و فرمان
تقرر او را بحیث وزیر معتبر و با صلاحیت در بار و معتمد خاص خود صادر و به

او ابلاغ کرد، ولی یوسف علیه السلام از توافق با این فیصله و قبول این پست خودداری ورزید و گفت: در عوض مرا نگهداری خزانة های مصر بگمار، می توانم با امانت و احتیاط از آن نگهداری کنم، کفایت و مهارت اداره این بخش را در خود می یابم، پادشاه از نظر خود می گذرد و با رأی یوسف علیه السلام بلادرنگ توافق می کند، صلاحیت عام و تام این بخش دولت را به او می سپارد.

درایت یوسف علیه السلام در مقام سرپرستی از وزارت مالیه مصر

در شرایطکه این کشور را قحطی و خشکسالی شدید تهدید می کرد

(۴۱) از این بخش آیه (یتبوا منها حیث یشاء) دو مطلب اخذ می شود:

الف: همه^۱ کشور مصر شامل دائره صلاحیت و اختیار او بود، در هر جائیکه می خواست مستقر می شد و هیچ نقطه سرزمین مصر از سلطه او و دائره اختیاراتش بیرون نبود.

ب: هر مقام و هر وظیفه ای را که در آن کشور می پسندید بلا درنگ به او تعلق می گرفت، هیچ کسی و هیچ چیزی نمی توانست مانع آن شود. خدای حکیم جل شأنه یوسف علیه السلام را به تدریج هرچه بیشتر در مصر متمکن ساخته، زمینه های سلطه کاملش را بر همه^۲ این سرزمین پهناور فراهم می کند، زوایای مختلف شخصیت عظیم او و برجستگی ها و برازندگی هایش را برای اصناف مختلف جامعه نمایان می سازد، توجه و اعتماد مردم را نسبت به او جلب می کند، پس از آنکه طهارت، پاکدامنی و ضبط نفس او زبان زد عام و خاص گردید، از صداقت و امانت داری بی نظیر او همه^۳ مردم مصر آگاه شدند، صبر و پامردی او در زندان به نمایش گذاشته شد، مردم دیدند که پادشاه مصر او را به ملاقات خواست ولی او تا تأمین شرائط برحق خود امتناع ورزید، فرمان تقرر او در بزرگترین پست

بعد از پادشاه صادر گردید ولی او کاری را انتخاب کرد که بتواند از آن طریق برای ملت مظلوم خود مصدر خدمت شود، بصیرت، فهم و درایت او برای همه ثابت شد، شخصیت قوی او و شایستگی های نمایانش باعث شد تا کسی در جامعه مصر توان رقابت با او را در خود نبیند، در زمان حیات پادشاه، همه اختیارات مصر عملاً در دست او قرار داشت، پادشاه علامتی بیش نبود، در دوران مشکلات اقتصادی جامعه مصر و سالهای قحطی شایستگی های او در اداره امور اقتصادی کشور و نجات مردم از این معضله بیشتر نمایان گردید، او دیگر جانشین عملی پادشاه بود، پس از مرگ شاه، هیچ مانعی در راه انتقال کامل قدرت به او وجود نداشت، بدینترتیب خداوند مالك الملک جل شأنه زمامداری بزرگترین کشور آن وقت را به یوسف علیه السلام سپرد و سلطه بلا منازع او را بر آن سرزمین پهناور محقق ساخت. آری! این خداست که رحمتش را شامل حال بنده ای می سازد که خودش خواسته است، و همونست که پاداش بندگان نیکوکارش را به هدر نمی دهد و ضایع نمی کند، برعکس علاوه برآنکه نتایج نیکویی بر تلاش های نیک آنان در دنیا مرتب می کند، پاداش بهتر از دنیا را در آخرت به آنان عنایت می کند. ایمان و تقوی و خود نگهداری آنان باعث می شود تا به بهترین پاداش در دنیا و آخرت نایل شوند. هرکی در راه ایمان ثابت قدم و استوار ماند و در خم و پیچ مبارزه و آزمونهایش به چپ و راست نه لغزید و منحرف نشد و در عزم و اراده اش تزلزلی ایجاد نگردید، مطمئن باشد که خدای عزیز ضامن پیروزی اوست، نمی گذارد قربانی هایش ضایع شود و مساعی اش به هدر رود.

از زندان به دربار رسید و ومرد درجه دوم کشور بزرگ مصر شد

و پس از وفات شاه بر تخت شاهی تکیه زد، آری عاقبت نیکو از آن پرهیزگاران است،

هیچ نیرویی نمی تواند از تحقق پاداش نیکوکاران مانع شود

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ۸. وَلَمَّا
 جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِّنْ أَيْكُمُ الْأَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي
 الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۹. فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي
 وَلَا تَقْرَبُونِ ۱۰. قَالُوا سَنُرَوِّدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ۱۱. وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا
 بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا أُنْقَلِبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ
 يَرْجِعُونَ ۱۲

۵۷ - برادران یوسف آمدند، وارد محضر او شدند، به نحویکه آنان را شناخت، ولی
 آنان او را نشااختند. (۴۲)

۵۹ - و چون سامان شانرا آماده ساخت، گفت: برادر پدری تانرا بیاورید، مگر نمی
 بینید که پیمانہ های پرپر می دهم و مهمان نواز خوبم؟

۶۰ - و اگر او را نزدم نیاورید، نه نزدم پیمانہ ای برای تان خواهد بود و نه بمن
 نزدیک شوید. (۴۳)

۶۱ - گفتند: در باره او حتماً خواهشی از پدرش خواهیم کرد ما حتماً این کار را می
 کنیم.

۶۲ - به جوان بچه های (موظف) خود گفت: بضاعه شانرا در بارهای شان، (چنان
 مخفیانه) جاگذاریدکه فقط پس از برگشت به خانواده شان به آن پی ببرند، تا دو
 باره برگردند. (۴۴)

۴۲) یوسف علیه السلام با استعداد های عظیم قایدانه و برازندگی های
 پیامبرانه اش بکار آغاز کرد، به سرسبزی و آبادی زمین های مصر اهتمام نمود، با
 توجه به تعبیر رؤیای ملك، غله زیادی در هفت سال اول به قیمت مناسب خرید

و انبار کرد، برای سالهای قحطی آمادگی های لازم را گرفت، با فرا رسیدن سالهای قحطی، نرخ مناسبی وضع کرد، مقدار غله ای که باید به هرنفر فروخته می شد مشخص گردید و توزیع و فروش آن تحت نظارت مستقیم خودش آغاز شد، در حالیکه مردم در اطراف و اکناف مصر با قحطی و قیمتی شدیدی مواجه اند، آوازه وفرت غله و ارزانی در مصر در همه جا زمزمه می شود و مردم برای رفع نیازمندی های خود دسته دسته وارد مصر می شوند، غله شانرا بقیمت نهایت ارزان بدست می آورند و خاطرات نیک نظم و نسق و دلسوزی ها و مهمان نوازی های مسئولان را با خود می برند.

یوسف علیه السلام در برخورد با برادران جفاکار

برادران یوسف علیه السلام بخاطر خریدن غله وارد مصر شدند، به نوبت خود به حضور یوسف علیه السلام باریاب شدند، یوسف آنانرا شناخت ولی آنان از شناسائی اش به این دلیل عاجز بودند که از زمان افگندنش به چاه حدود بیست سال سپری شده بود، در آن زمان او جوان هفده، هژده ساله بود، مدتی را در خانه عزیز مصر سپری کرد، چیزی کمتر از ده سال را در زندان ماند، بیش از هفت سال از زمامداری اش می گذشت، این مدت طولانی با فراز و نشیب هایش تغییرات زیادی را در سیمای یوسف باعث شده است، مخصوصاً نمی توانستند تصور کنند که ممکن است برادر جفا دیده شان به این مقام برسد! هیبت حضور و احساس نیازمندی و احتیاج نیز نمی گذارد انسان خطوط سیماها را با دقت ارزیابی و شناسائی کند.

(۴۳) به خاطر جلوگیری از تجارت و احتکار مواد غذایی، به هر فرد خانواده مقدار معین غله بفروش می رسید، مردها باید خود حضور می یافتند، برادران یوسف برای پدر نابینا و پیر خود و برادر عینی یوسف نیز غله خواستند، عذر پدر

شان پذیرفته شد، ولی در مورد برادر به آنان گفته شد: باید در نوبت بعدی او را نیز حاضر کنید، و اگر دروغ گفته بودید و او را حاضر نکردید، نزد ما نیائید، یک پیمانۀ غله نیز برای شما داده نخواهد شد.

چرا یوسف علیه السلام در اولین دیدارش با برادران خود را معرفی نکرد؟

یوسف علیه السلام کمال احتیاط و دقت را به خرج میدهد، مشوش است که مبادا به برادرش نیز گزند برسانند، براساسیکه از نزاکت های زندگی بدوی اطلاع دقیق ندارند درک این مطلب دشوار است که چرا یوسف در همان اولین دیدار، خود را معرفی نکرد، تقاضای زندگی نیمه بدوی آن وقت همین بود که او باید تدبیری بکار می برد تا نخست برادرش را سالم نزد او بیاورند، با رفت و آمد هایی مکرر به مصر و کمک هایی که با آنان صورت می گیرد درک کنند که یوسف قصد انتقام از آنان را ندارد، با اطمینان خاطر می توانند در کنار وی علیه السلام زندگی کنند و از برخورد برادرانه اش مطمئن باشند.

یک حرکت نا سنجیده و غیر محتاطانه در خانواده های نیمه بدوی احياناً موجب نابودی کامل و متلاشی شدن آن می شود، یوسف علیه السلام تجربه تلخی داشت، باید محتاطانه عمل میکرد، باید زمانی خود را معرفی می کرد که از یک طرف برادرش سالم نزد او رسیده و از خطر مصئون گردیده و از سوی دیگری همه راه های عقب نشینی را بروی برادران حسودش بسته و چاره ای جز اعتراف به قصور و اشتباه را برای آنان نگذاشته است، وقتی هرکدام ایشان، شرافت، مهمان نوازی، فضیلت و احسان این مهماندار ناشناخته را با هم و با همه اعضای خانواده شان مکرراً صحبت کرده اند، و بارها او را ستوده اند، پس از آنکه دریابند او همان شخصیتی است که در چهره مرد ناشناخته او را می ستایند ولی در چهره یوسف با

او حقد و کینه می ورزند، به اشتباه خود پی می برند و تجدید نظر می کنند.

(۴۴) یوسف علیه السلام نه تنها از آنان تعهد محکم می گیرد که برادرش را با خود بیاورند بلکه تدبیری بخرچ می دهد تا همه خانواده با فرستادن برادرش توافق کنند، او می خواهد بضاعة (و جنسی که بخاطر خریدن غله با خود آورده اند) به آنان مسترد شود ولی فکر می کند که اگر آنرا در اختیار برادران خود بگذارد، حیف و میل می کنند و به پدرش نمی گویند که غله را مجانی و رایگان بدست آورده اند، به امانت داری برادران خود باور نداشت، باید بدل بها به نحوی در داخل بار های غله جابجا شود که برادرانش فقط بعد از رسیدن به خانه و گشودن بارها به آن پی ببرند و همه خانواده با دیدن آن تشویق شوند و برادرش را به مصر نزد او بفرستند.

بضاعة برادران یوسف چه بود

و او چه تدبیری برای استرداد آن به خانواده اش روی دست گرفت؟

استعمال کلمه بضاعة عوض درهم و دینار نشان می دهد که خرید و فروش بشکل جنس در برابر جنس صورت گرفته، حجم جنسی که برادران یوسف چون بدل بهای غله تادیه کرده اند به اندازه ای بوده که می توان آنرا در بار های غله مخفیانه جا گذاشت. از وضع چنان معلوم می شود که بضاعة آنان باید زیورات باشد که ناگزیر شده اند آنرا در برابر غله بفروشند، و احتمالاً مشاهده این صحنه ناگوار بر یوسف علیه السلام سخت دشوار گذشته و تصمیم گرفته تا تدابیری اتخاذ کند که همه زیورات سالم و مصئون به خانواده برگردد.

يعقوب عليه السلام مثل هر انسانی دیگر به تدبیر متوسل می شود،

بر خدا توکل می کند، به پسران خود می گوید که توان دفع ضرر را از شما ندارم،

فرمانروایی مختص برای خداست، بر او باید توکل کرد

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا
نَكْتُلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ٦٣ قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُتُمْ
عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٦٤ وَلَمَّا فَتَحُوا
مَتَعَهُمْ وَجَدُوا بِضَلْعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَلْعَتِنَا
رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ٦٥
قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِنِي بِهِ ۖ إِلَّا أَنْ
يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ٦٦ وَقَالَ يَبْنَئِي
لَا تَدْخُلُوا مِنِّي بَابٍ وَاحِدٍ وَأَدْخُلُوا مِنِّي أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ
مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۗ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ ٦٧

٦٣ - وچون نزد پدرشان برگشتند، گفتند: پدر! پیمانہ برادر ما را از ما باز داشتند، او را با ما بفرست، تا پیمانہ های (مکمل برگیریم) و ما حتماً نگهبان او باشیم.

٦٤ - گفت: آیا در باره او بر شما همانگونه اعتماد کنم که در مورد برادرش بر شما اعتماد کردم، نه غیر آن؟! خدا بهترین نگهبان است و مهربان ترین مهربانان.

٦٥ - و چون رخت شانرا گشودند، بضاعه شانرا دریافتند که به آنان برگردانده شده، گفتند: ای پدر! (بیش از این) چه می خواهیم؟ این هم بضاعه مان که بما برگردانده شده، باردیگر رویم و خانواده خود را از گرسنگی نجات دهیم و برادر ما را نگهداریم و یک بار شتر بیشتر آوریم، این که اندک پیمانہ ایست. (٤٥)

۶۶ - گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا تعهد محکم الهی بمن نسپارید که او را حتماً نزد من می آورید مگر اینکه گیر افتادید. و چون قول محکم شانرا به او دادند گفت: بر آنچه می گوئیم خدا نگران و ذمه وار است.

۶۷ - و گفت: پسرانم! از يك در داخل مشويد (برعكس) از در های جداگانه داخل شويد، و هيچ چيز خدا را نمی توانم از شما دفع کنم، فرمانروائی برای احدی جز خدا نباشد، بر او توکل کردم، و هر توکل کننده باید بر او توکل کند.(۴۶)

(۴۵) برادران يوسف عليه السلام به خانواده نزد پدر برگشتند، غله اندکی با خود آورده اند، تکافوی همهٔ خانواده را برای مدت درازی نمی کند، به پدر می گویند: باید بزودی به مصر برگردیم، غلهٔ بیشتر بیاوریم، بنیامین را با ما بفرست تا سهم او را نیز بما بدهند، اطمینان میدهیم که بخوبی از او نگهداری کنیم. پدر که داغ هجران يوسف را برجگر خورده و پسرانش را شایستهٔ اعتماد نمی شمارد در جواب می گوید: آیا از من انتظار آنرا دارید تا کاری جز این نکنم که بر شما در مورد بنیامین همانگونه اعتماد کنم که در باره برادرش بر شما اعتماد کردم! وای عجب! این چه انتظاری! خدا بهترین نگهبان و مهربان تر از هر مهربانیست، ما را در این قحطی حفظ خواهد کرد و بجای لطف و احسان مرد مهربانی که در مصر یافته اید از بحر بیکران رحمت خود ما را بهره مند خواهد ساخت و مشکل ما را از طریق دیگری حل خواهد کرد.

و چون بارها را گشودند و مال و متاع شانرا در آن یافتند، مثل کسیکه به بزرگترین هدف خود دست یافته و یا قوی ترین مستمسک در اختیارش قرار گرفته، گفتند: بیش از این چه می خواهیم، مال و متاع ما نیز برگردانده شده، بگذار برویم، برادر مانرا باخود ببریم، غلهٔ بیشتر بیاوریم، خانواده را از گرسنگی نجات بخشیم، غله موجود ما اندک است و تکافوی خانواده را نمی کند. یعقوب علیه

السلام مجبور شد از موضع خود پائین بیاید و با ارسال بنیامین به مصر با دل
نخواستہ توافق کند و به پسرانش بگوید! به شرطی او را با شما می فرستم که بنام
خدا با من تعهد کنید که حتماً او را سالم نزد من می رسانید مگر اینکه با حادثه ای
رو برو شدید و به محاصره کشانده شدید و چاره بر شما حصر شد.

یعقوب علیه السلام پسرانش را قابل اعتماد نمی شمارد

و در فرستادن بنیامین با ایشان متردد است ولی بناچار می پذیرد و تعهدی از آنان
می گیرد و توصیه هایی به آنان می کند

(۶۶) یعقوب علیه السلام با فرستادن بنیامین به مصر توافق کرد، سخت
مشوش است، درد هجران یوسف علیه السلام را فراموش نکرده که اکنون همه
فرزندان را یکجا، در جو نا امن آن وقت ناچار به سفر می فرستد، چاره ای جز این
ندارد، به پسرانش توصیه می کند که هرگاه وارد مصر می شدید همه از یک در وارد
مشوید، بلکه جدا جدا از هم از راه ها و در های جدا گانه وارد شوید، مبادا ورود
دسته جمعی شما به شهر توجه افراد شریر را بخود جلب کند و گمان برند که این
گروه برای خریداری غله زیادی از اطراف آمده، حتماً پول های زیادی با خود
آورده، باید حيله ای برای دستیابی به این غنیمت سنجید و دامی برای آنان
گذاشت. در پی آن نیستم که ادعا کنم با این توصیه تقدیر الهی را تغییر خواهم
داد و آنچه را خدا برانتان اراده کرده است از شما دفع خواهم کرد، آنچه خدا
دستور دهد حتماً انجام می یابد، فرمانروائی مختص برای اوست، در اداره هستی و
اصدار دستور و حکم، احدی شریک او نیست، توکل من برخداست، هرکی بخواهد
برچیزی و کسی توکل کند باید تنها بر خدا توکل نماید.

مشاهده می کنید که یعقوب علیه السلام با آن شخصیت عظیم معنوی اش و

با مقام و منزلت پیامبرانه و پیوندش با خدا از طریق وحی، در امور دنیوی اش مثل هر انسان عادی، تدابیر انسانی اش را بکار می گیرد، نه از غیب آگاه است و نه ادعای تصرف در امور را دارد و نه مدعی توان و قدرت تغییر قضای الهی، بر خدایش توکل می کند و همه انسانها را به توکل و اعتماد به خدا فرا می خواند.

نه باور به قضا و قدر منافی اتخاذ تدبیر است و نه توکل بر خدا

همچنان مشاهده می کنید که در مکتب پیامبران، اتخاذ تدابیر، نه منافی اعتقاد به مقدرات الهیست و نه منافی توکل بر خدا، پیروان این مکتب در حالیکه بر مقدرات تغییرناپذیر الهی باور دارند و خدا را وکیل و کارساز خود می گیرند و بروی توکل می کنند، تدابیر انسانی شانرا بکار می برند، نه توکل آنانرا از اتخاذ تدابیر باز میدارد و نه باور به قضا و قدر.

جایگاه توکل در مکتب پیامبران

همچنان مشاهده می کنید که قرآن در این درس تاریخی و در گفتار و کردار پیامبر جلیل القدری بما می آموزاند که جایگاه "توکل" بعد از "تدبیر" است، نخست باید تدبیرت را به کارگیری بعد برخدا توکل کنی.

توصیه های یعقوب علیه السلام توصیه های مرد آگاه به تعالیم الهی بود

هرکی اتخاذ تدبیر را منافی توکل بخدا و مغایر ایمان به قضا و قدر بخواند نادان است
وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوْ عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْتَهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ١٨
وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٩
فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ

السَّيِّئَةِ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَّرِقُونَ ٧٠ قَالُوا
 وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَّاذَا نَفَقِدُونَ ٧١ قَالُوا نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ
 حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ٧٢ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي
 الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَرِقِينَ ٧٣ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ٧٤ قَالُوا
 جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٧٥

٦٨ - و چون همانگونه وارد شدند که پدر شان فرموده بود، او که هیچ چیز خدا را
 از آنان دفع نمی کرد، این کار جز تمناي در دل یعقوب عليه السلام نبود که انجامش
 داد، او به آنچه برايش تعليم داده بوديم خوب آگاه و دانشمند بود، ولی اکثر مردم
 نمی دانند. (٤٧)

٦٩ - و چون وارد محضر يوسف شدند، برادر(عینی) اش را در (کنار) خودش جای
 داده و گفت: من همان برادر (گمشده) تو ام، برآنچه می کردند مایوس مباش.

٧٠ - و چون سامان شانرا آماده ساخت، جام را در محموله برادرش جا گذاشتند،
 سپس آواز دهنده ای صدا کرد: ای کاروانیان! شما حتماً دزدید؟

٧١ - روی بسوی شان کرده گفتند: چه چیزی را می جوئید؟

٧٢ - گفتند: پیمانه شاهی را جستجو می کنیم و هرکی آنها بیاورد بار شتری از او، و
 من ذمه وار آنم.

٧٣ - گفتند: سوگند به خدا شما میدانید که نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما
 دزد نبوده ایم.

٧٤ - گفتند: پس جزایش چه باشد اگر دروغ گو باشید؟

٧٥ - گفتند: جزایش، همانکه در محموله او یافت شد خودش جزایش، ستمگران را

اینگونه مجازات می کنیم . (۴۸)

(۴۷) پسران یعقوب مطابق دستور پدر وارد شهر شدند، پدر با توصیه خود نمی توانست چیزی را از آنان دفع کند، فقط حاجت این توصیه را در خود احساس می کرد و آنرا انجام داد، گفته ها و توصیه های او مطابق علمی بود که خدا به او آموخته بود، همه حرف های او دانشمندانه بود، خیلی از مردم از این حقایق بی خبر اند، یا توسل به تدبیر را مغایر توکل بخدا و ایمان به مقدرات می شمارند و یا ایمان و توکل بخدا را بمعنای تن به تقدیر سپردن و عدم اتخاذ تدبیر می گیرند.

(۴۸) یوسف علیه السلام بنیامین را در جوار خود جا داد و در فرصت مناسبی از او جویای احوال شد، او داستان مفقود شدن برادرش را حکایت کرد، یوسف علیه السلام گفت: من همان برادر مفقود شده توام، از جفاهانکه برادران در حق من و تو مرتکب شده اند مایوس مباش، تدبیری می گیرم تا نزد من بمانی. به افراد خود هدایت داد تا پیمانانه را (که هم وسیله حمل آب بود و هم وسیله تعیین مقدار و وزن غله) در محموله برادر عینی ای او پنهان کنند، اعلان کردند که پیمانانه شاهی مفقود شده، حتماً کاروانی ها آنرا دزدیده اند، هرکی آنرا آورد و یا نشاندهی کرد بار يك شتر غله به او انعام داده می شود. برادران یوسف گفتند: مانده دزد بوده ایم و نه برای فساد آمده ایم، مجبورت ما را به اینجا کشانده، برای خریداری غله آمده ایم، اگر کسی از میان ما مرتکب این دزدی شده باشد او را در بدل جرمش به شما می سپاریم.

در ظاهر او را متهم می نمایند ولی در خفا به جرم خود اعتراف می کنند

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَٰٓءَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ

دَرَجَتٍ مِّنْ نَّشَأٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ۖ۶ قَالُوا إِن يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ
 أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلٍ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ ۖ وَلَمْ يُبَدِّهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ
 مَكَانًا ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ۖ۷ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا
 كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ ۗ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۖ۸ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن
 نَأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَّعْنَا عِنْدَهُ ۗ إِنَّا إِذَا لَطَلِمُونَ ۖ۹ فَلَمَّا أَسْتَيْسُوا مِنْهُ
 خَلَصُوا نَجِيًّا ۗ قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا
 مِنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ ۗ فَلَن أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي
 أَبِي أَوْ يَحْكَمَ اللَّهُ لِي ۗ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۖ۱۰ أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَبِيكُمْ فَقُولُوا
 يَا أَبَانَا إِنَّ أُنْتِكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ
 ۖ۱۱ وَسَعَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۖ۱۲
 قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا ۗ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۗ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي
 بِهِمْ جَمِيعًا ۗ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۖ۱۳

۷۶ - از بسته ها و باردانهای آنان قبل از بار و بنه برادرش آغاز کرد، سپس آنرا از
 بسته برادرش بیرون آورد، بدینگونه تدبیری برای یوسف نمودیم، اگرخواست خدا
 نبود نمی توانست برادرش را مطابق دین پادشاه (اسیر) بگیرد. درجات هرکی را
 خواهیم بالا می بریم، و فوق هر دانشمندی دانای دیگریست. (۴۹)

۷۷ - گفتند: اگر او امروز دزدی می کند برادری که او داشت مدت ها قبل دزدیده
 است، و یوسف آنرا در دل خود نگهداشت و به آنان نمایانش نکرده گفت: در
 جایگاه بدی هستید، و خدا به آنچه بیان می کنید دانا تر است.

۷۸ - گفتند: ای عالیقدر! او پدری دارد پیر کلان سال، در عوض او یکی از ما را به (اسارت) بگیر، ماکه ترا مرد نیکو کاری می یابیم.

۷۹ - گفت: پناه به خدا از آنکه کسی دیگری جز همان مردی را به اسارت بگیریم که متاع خود را نزدش یافته ایم! در آنصورت از ستمگران باشیم. (۵۰)

۸۰ - و چون از او نا امید شدند باهم سرگوشی کنان از دیگران کناره شدند، بزرگتر شان گفت: مگر به تعهد محکمی که پدرتان بنام خدا از شما گرفته است، متوجه نیستید و به تعدی و ستمی که قبلاً در حق یوسف کردید؟ هرگز این سرزمین را ترک نخواهم گفت تا آنکه پدرم اجازه بدهد و یا خدا فیصله ای صادر کند، او بهترین حکم کننده است.

۸۱ - بسوی پدرتان برگردید و بگوئید: پسر ت که دزدی کرد، گواهی نمیدهیم مگر به آنچه خود دانسته ایم، ما که نگهبانان غیبی نیستیم.

۸۲ - و از قریه^۱ که در آن بودیم و کاروانی که با آن آمدیم بپرس، مطمئن باش ما صادقیم. (۵۱)

۸۳ - گفت: نه بلکه نفس های تان کاری را برانتان آراسته است، پس صبر نیکوتر است، امید است خدا همه را یکجا نزدم بیاورد، او که دانای با حکمت است. (۵۲)

با آنکه برادران تا هنوز کینه در دل دارند و او و برادرش را دزد می خوانند ولی یوسف دلسوز در جستجوی راهبائیست که آنانرا متقاعد به ماندن در کنار خود سازد و به حفظ برادری وادارد

(۴۹) چند مطلب اساسی در این آیه جلب توجه می کند:

الف: یوسف علیه السلام می خواهد بنیامین را نزد خود نگهدارد، این موضوع برای او خیلی حیاتیست، ولی نمی تواند در نظام حاکم بر مصر و قوانین موجود

کشور او را به اسارت بگیرد و نزد خود نگهدارد، فقط می تواند او را بزندان بکشد، قول آتی برادرانش مبنی بر اینکه نزد هرکی پیمانہ یافت شد، به جرم دزدی به اسارت کشانده شود، کار را بر او آسان ساخت و مشکل او را رفع کرد، تدبیر الهی او را یاری کرد، تدبیر الهی چنان است که حرف دشمن حتی علیه خودش می شود، بدام خود می افتد، تیشه به ریشه خود می زند، هرسنگی که بر میدارد بر پای خودش می افتد.

ب: تا هنوز پادشاه زنده است و قوانین او در جامعه نافذ است و یوسف علیه السلام به پیامبری مبعوث نشده و باحیثیت پیامبری اش در نظام حاکم بر مصر انجام وظیفه نمی کند، با استناد به کار یوسف علیه السلام در این نظام نباید کار در نظام های غیر اسلامی را توجیه کرد.

ج: یوسف علیه السلام پس از شنیدن جواب برادران خود، به نگهبانان هدایت می دهد که باردانها را تفتیش کنند، کار تفتیش باید به نحوی باشد که احدی از اسرار برنامه مطلع نشود، از باردانهای برادرش آغاز کردند و در پایان، نوبت برادرش فرارسید و پیمانہ گم شده را از آن بیرون آوردند و مطابق اقرار برادرانش بنیامین را به اسارت گرفت.

حقیقت دین

د: حقیقت دین در این آیات بخوبی واضح شده است::

دین یعنی نظام حاکم بر جامعه، نظامیکه مناسبات فردی و اجتماعی انسان را تنظیم و مشاجرات او را حل و فصل می کند. دین را نباید فقط مراسم خاص مذهبی شمرد و در عبادات و اوراد و اذکار خلاصه کرد.

منشأ فضیلت و برتری ات عنایت الهی است،

مبادا برتری هایت ترا به تحقیر دیگران بکشاند

ه - در هرکاریکه انسان به برتری و فضیلتی نسبت به دیگران نائل شود، متوجه باشد که آنرا کار ذاتی خود نشمارد و مغرور نشود، بلکه خدا و عنایت الهی را منشأ آن خوانده و باور داشته باشد که فوق هر دانشمند و دانایی، داناتر دیگری هست. این احساس، آدمی را از غرور و تکبر باز میدارد و مانع تحقیر افراد پائین تر از خود می شود.

برادران عقده مند بدون اطلاع از حقیقت قضیه بناحق شهادت می دهند و برادر

شان را به دزدی متهم می کنند

(۵۰) برادران که حقد و کینه شانرا علیه یوسف علیه السلام فراموش نکرده و تا هنوز در سینه های شان زبانه می کشید و از بنیامین نیز به شدت نفرت داشتند، با دیدن این صحنه گفتند: برادرش نیز مثل او بود، او هم دزد بود، بجای دفاع از بنیامین علیه او شهادت می دهند، بجای اظهار شك و تردید در مورد حادثه و دست داشتن بنیامین در آن بر اتهام علیه او صحنه می گذارند و ادعا می کنند که چنین کاری از او بعید نیست، برادرش نیز دزد بود، جای هیچ شکی نمی ماند، باید مجازات شود و به اسارت برود.

یوسف علیه السلام جوابی به آنان نداد، مطلبی را که می خواست بگوید، از آن خودداری کرد و با خود گفت: چه وضعی بدی دارید، در چه جایگاه بدی قرار گرفته اید! خدا به حقیقت گفته ها و اظهارات تان خوب آگاه است.

دو توصیف متضاد از يك چهره، شخصیتی را که بحکم حسادت خود دزد می خوانند همان شخصیت را ناآگاهانه محسن خطاب می کنند

گفتند: عالیقدر! یکی از ما را در عوض او بگیر، او پدر پیرسالی دارد، بخاطر پدرش او را رها کن، ما نیکوئی های زیادی از تو دیده ایم، در این مورد نیز برما

احسان کن! یوسف علیه السلام در جواب گفت: پناه به خدا که ما بی گناهی را در عوض مجرمی مؤاخذه کنیم در آنصورت ستمگریم.

(۵۱) اصرار برادران نتیجه نداد، مایوس شدند، به کناره دور از نظر دیگران به نجوی و سرگوشی نشستند، برادر بزرگتر شان گفت: مگر تعهد محکم تان را با پدر فراموش کرده اید، آیا کاریکه قبلاً بایوسف کردید از یاد تان رفته، من تصمیم گرفته ام که این سرزمین را تا آنگاه ترك نگویم که یا پدرم هدایت دهد و یا خدا فیصله دیگری صادر کند، به انتظار فیصله الهی می مانم، امیدوارم خدای خیرالحاکمین فیصله ای به نفع ما صادر کند، شما بسوی پدر برگردید و بگوئید: پسر مرتکب دزدی شد، خوب می دانیم که او این کار را مرتکب شده است، به چیزی شهادت میدهیم که خوب میدانیم، درست است که ما باید از او نگهداری می کردیم ولی او این کار را پنهانی و دور از نظر ما انجام داده، ما چگونه در غیاب از او نهبانی می کردیم، از قریه ای که در آن بسر بردیم و این حادثه در آنجا رخ داد بپرس، از کاروانیکه یکجا با آن آمدیم بپرس تا حقیقت برایت واضح شود و صداقت ما ثابت گردد.

ترجمه دقیق يك آیه

برخی از مفسرین (و ما شهدنا الا بما علمنا و ما كنا للغیب حفظین) را اینگونه تفسیر کرده اند:

و ما از چیزی گواهی میدهیم که علم ما به آن رسیده، و با چشم خود دیده ایم، از حقیقت آنچه در پشت پرده واقع شده است اطلاعی نداریم، یعنی ماکه صحنه بیرون کشیدن پیمانانه از باردان برادر خود را دیدیم و از اینرو شهادت می دهیم که او دزدی کرده است، ولی از اینکه در پشت پرده چه واقع شده و چه

کسی این کار را کرده است اطلاعی نداریم. چند اعتراض بر این توجیه که با روح داستان سازگاری ندارد وارد می شود:

الف: از جمله "ان ابنك سرق" بوضاحت معلوم می شود که ایشان بر دزدی بنیامین تأکید دارند و گنجایش شك و تردیدی را در آن نمی بینند، توجیه مذکور با این بخش نمی سازد.

ب: نگفته اند که ماشهدنا الا بما رأینا، گواهی نمی دهیم مگر به چیزی که خود دیده ایم، بلکه گفته شده: و ما شهدنا الا بما علمنا، یعنی گواهی ما در مورد سرقت او بنابر شناخت او و حقیقت قضیه است، میدانیم که چنین کاری انجام شده است.

ج: همچنان گفته نشده که و ما کننا للغیب بعالمین: از غیب آگاهی نداریم، بلکه گفته شده: و ما کننا للغیب حافظین: یعنی ما چگونه از او در حالتی نگهبانی می کردیم که پنهان از ما به این کار مبادرت ورزیده؟

پدر حساس و بافراست باور نمی کند

(۵۲) باز هم پدر حساس و با فراست که هم بینامین را می شناسد و هم اینها را، حدس می زند که اصل جریان چیز دیگریست، شهادت های مؤکد اینها را ناشی از عقده های درونی و اغراض نفسی شان می خواند و می گوید: صبر و شکیبائی پیشه می کنم، امیدوارم خدای علیم و حکیم که از همه اسرار آگاه است و در هرکار او حکمت مضمّن است، در این مصیبت ها مرا یاری کند و همه را سالم بمن برگرداند.

پدر مهربان در اندوه پسرش نابینا شد،

در خلوت به بارگاه الهی می نالید، دلش گواهی می داد که یوسف زنده است

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفَى عَلَى يَوْسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ

فَهُوَ كَظِيمٌ ۸۴ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا
 أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ۸۵ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ
 وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۸۶ يَبْنَئُ أَدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ
 يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنَ
 رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْكٰفِرُونَ ۸۷

۸۴ - و از آنان رو گردانده گفت: ای دریغ بر یوسف! از اندوه و غم (سیاهی) دیده هایش به سفیدی گرائید (و بی فروغ شد) و او غمناک بود (و غصه اش را فرو می برد). (۵۳)

۸۵ - گفتند: بخدا سوگند که یوسف را همواره چنان مکرر یاد می کنی که گداخته شوی و یا (از غم و اندوه او) هلاک شوی.

۸۶ - گفت: من که از غم و اندوه خود به بارگاه خدا می نامم، و از (علوم) الهی آنچه را نمی دانید میدانم.

۸۷ - ای پسرانم! بروید یوسف و برادرش را جستجو کنید، و از رحمت خدا مایوس مباشید، از رحمت خدا جز گروه کافر مایوس نمی شود (۵۴)

(۵۳) داغ نو داغ کهنه را تازه کرد، درد دستگیری بینامین زخم جگر یعقوب را عمیقتر ساخت و بی اختیار فریاد کشید یا اسفی علی یوسف، ولی این فریاد دل را در گوشه خلوت و زمانیکه از پسرانش کناره و باخدا راز و نیاز می کرد از ژرفای دل بیرون کشید، در حالیکه از بس به یاد یوسف اشک می ریخت، دیده هایش کم نور و به حد نا بینائی رسید، بر گرده اش فشار می آورد و غمش را فرومی خورد و نمی

گذاشت نمایان شود و دیگران از درد دل او آگاه شوند، ولی نمی توانست اشک دیده اش را بازدارد، پیامبران و اولیاء خدا چنین اند، با آزمونهای جانکاه و جانفرسا مواجه می شوند، در راه خدا درد ها و رنج ها می کشند، ولی همواره صابر و شکیبا اند، اظهار حزن نمی کنند، حرفی از اندوه بر لب نمی آورند، شکوه و شکایت نمی کنند، هر قدر با درد و رنج بیشتر مواجه می شوند تضرع شان به بارگاه خدا بیشتر می شود و خدا همین را می پسندد، خدا قرب بنده اش را می پسندد. ابتلاءات و آزمونها بنده را بسوی خدا جلو می برد و پیوندهایش را با خدا استوارتر می سازد. شیوه افراد مؤمن و پیروان خط انبیاء در اثنای تلاقی با درد ها و رنج ها همین است: صابر و شکیبا اند، جزع و فزع نمی کنند، پیراهن نمی درند، فریاد نمی کشند، بر سر و روی خود نمی کوبند، غم و اندوه شانرا فرو می خورند و از اظهار آن مانع می شوند، اظهار حزن و غم شان به بارگاه خدا و در خلوت است، بر اشک اکتفا می کنند، اشکی که بی اختیار جاری می شود، اشک در بارگاه خدا، و اظهار حزن در خلوت علامت ایمان است، و ناله از خدا و برای ریاء علامت نفاق است.

(۵۴) پسران حسود، بر اشک پدر بر یوسف، عقده مندتر می شوند، و همواره به او می گویند: یاد زیاد یوسف شیره جانت را کشید، در غم او گداختی، به مرگت منتج خواهد شد، و بی صبری ات مایه هلاکتت خواهد شد و ترا به آنجا خواهد برد که آدمی بر قضای الهی اعتراض می کند و این کار باعث سقوط و هلاکت او می شود! در جواب شان می گفت: من از خدا نمی نامم بلکه از غم و اندوه خود به بارگاه خدا می نامم، بیش از شما از دین و متقضیات آن و از ایمان به خدا و لوازم آن آگاهم، پسرانم! بروید یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا مایوس مباشید، فقط کافر از رحمت خدا مایوس می شود.

تدبیر یوسف علیه السلام کارگر افتاد،

برادران برخورد او را در این مدت چنان یافتند که پس از پی بردن به اینکه او

همان یوسف است از ناحیه او هیچ تشویشی نداشته باشند

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ
مُزَجَّلَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۸۸ قَالَ
هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ۸۹ قَالُوا أَعَيْنَاكَ لَأَنْتَ
يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۹۰ قَالُوا تَأَلَّه لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ
كُنَّا لَخَطِئِينَ ۹۱ قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومٌ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّحِيمِينَ ۹۲ أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي
بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۹۳

۸۸ - و چون وارد محضرش شدند، گفتند: عالیقدر! ما و خانواده ما را سختی و مشکلات فراگرفته و با سرمایه ناچیزی (نزدت) آمده ایم (با توجه به روزگار بد ما) پیمانہ مکمل ہما بدہ و صدقہ ای برما روا دار، خدا پاداش صدقہ دہندگان را ضایع نمی کند.

۸۹ - گفت: آیا می دانید کہ با یوسف و برادرش چہ کردید؟ آنگاہ کہ نادان بودید ؟
(۵۵)

۹۰ - گفتند: آیا براستی تو یوسفی ؟ گفت ! آری من یوسفم، و اینهم برادرم، خدا برما منت گذاشت، هرکی تقوی پیشه کند و شکیبائی ورزد پس خدا هرگز پاداش این نیکو کاران را ضایع نکند.

۹۱ - گفتند: بخدا سوگند که خدا ترا بر ما برگزیده است و ما یقیناً خطا کار بودیم.

۹۲ - گفت: امروز هیچ سرزنشی متوجه شما نیست، خدا شما را بیامرزد، و او مهربان تر از هر مهربانیست. (۵۶)

۹۳ - این پیراهنم را ببرید و بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود، و همه خانواده تانرا نزد من بیاورید. (۵۷)

این سنت تغییر ناپذیر الهی است که هرکی تقوی پیشه کند و در برابر دشواری ها صابر و شکیبا باشد، پاداشش نزد خدا محفوظ است و حتماً به آن نایل می شود (۵۵) برادران یوسف به دستور پدر دوباره رهسپار مصر شدند، آخرین داشته های شانرا نیز باخود بردند تا مقدار دیگری غله بخرند، در وضع خیلی پریشانی وارد مصر شدند و بحضور یوسف علیه السلام باریاب شده گفتند: عالیقدر! روزگار بدی ما را فراگرفته، هرچه در خانواده خود داشتیم همصرف رسیده با سرمایه ناچیزی نزد تو آمده ایم، امیدواریم در بدل آن همان مقدار قبلی غله بما عنایت کنی، چشم طمع به صدقه تو داریم. در روایات می آید که یوسف علیه السلام در برابر وضع نهایت زار و پریشان و حرف های درد آور برادرانش تاب نیاورده، اشک از دیده هایش جاری شد و خود را به آنان معرفی کرد و گفت: آیا میدانید در حال نادانی تان چه کار های با یوسف و برادرش کردید، برای برادرانش باور کردنی نبود که امروز با یوسف رو برو اند، با حیرت پرسیدند: آیا واقعاً تو یوسفی؟ گفت آری من یوسفم و اینهم برادرم، خدا برما منت گذاشت، و این سنت تغییر ناپذیر الهی است که هرکی تقوی پیشه کند و در برابر دشواری ها صابر و شکیبا باشد، پاداشش نزد خدا محفوظ است و حتماً به آن نایل می شود و خدا مساعی اش را هرگز بهدر نمی برد و پاداشش را ضایع نمی کند.

دست نیرومند تقدیر؛ برادران را به اعتراف همان حقیقتی وادار کرد که برای

فرار از آن چه جفاهایی را مرتکب شدند

دست های نیرومند تقدیر، برادران یوسف را به آنجائی ناخودآگاه کشانده و به اعتراف همان حقیقتی وادار ساخته بود که برای فرار از آن چه جفاهای در حق برادر شان مرتکب نشدند، چه تلاش هایی نکردند و چه تدابیری نسجیدند!! برای فرار از اعتراف به برتری ها و شایستگی های یوسف علیه السلام و اینکه خداوند او را بر آنان برگزیده است، امروز و در برابر کسیکه از او طمع صدقه دارند، به احسانش چشم طمع دوخته اند، او را مکرراً نیکو کار و محسن خود می خوانند، و هر بار در آغاز کلام شان او را عزیز و عالیقدر خطاب کرده اند، او همان یوسفیست که با وی کینه می ورزیدند، همان کسی که به چاهش انداختند، و سالها کینه اش را دردل پروراندند و فقط چند روز قبل و پس از سپری شدن بیست سال او را دزد و سارق خواندند... چه صحنه آموزنده ای! دست های نامرئی تقدیر چه نیرومند اند! چه سرکشان متعصب و حسود را به زانو در می آورد!!

اعتراف برادران به قصور و گذشت بزرگوارانه یوسف علیه السلام

گفتند: سوگند بخدا، یقیناً که خدا ترا بر ما برگزیده، و بدون شك که ما در اشتباه بودیم. جواب کریمانه و بزرگوارانه یوسف(ع) جلال و عظمت شخصیت او را بخوبی به نمایش می گذارد و نشان می دهد که همه جفاهای برادرانش را نادیده گرفته و با رأفت و مروت با آنان برخورد می کند، می فرماید: مطمئن باشید هیچ سرزندی در میان نیست، آموزنده گناهان خداست، دعا می کنم شما را بیامرزد، او مهربان تر از هر مهربانیست.

پیامبر علیه السلام در اثنای فتح مکه

به دشمنان کینه توز خود همان جمله یوسف علیه السلام به برادرانش را تکرار کرد

(۵۶) پیامبر علیه السلام زمانیکه فاتحانه وارد مکه شد و دشمنان حسود و کینه توزش توان مقاومت را در خود ندیده، یا فرار کردند، یا به پناه گاه هاییکه پیامبر علیه السلام مشخص کرده بود، برای حفظ جان شان پناه بردند، وعده های الهی تحقق یافت و همهٔ فرزادهای سوره یوسف عملاً و یکی پی دیگری بار دیگری به نمایش گذاشته شد، فردای ورود فاتحانه اش به مکه، همهٔ سرداران قریش را که با سرهای فرو افکنده و خجل و شرمسار در برابرش صف بسته بودند، مخاطب قرار داده و فرمود: انتظار چه معامله ای را دارید؟ گفتند: از بزرگوار کریم زادهٔ چون تو انتظار عفو و بخشش را! فرمود: به شما همان چیزی را می گویم که برادرم یوسف علیه السلام به برادرانش گفت:

لاتأثرب علیکم الیوم، اذهبوا و انتم الطلقاء.

امروز هیچ سرزنشی برای تان نباشد، بروید و شما آزادید.

پیراهن حامل بوی پسر و مزده حیات او

مایه جبران صدمه شدید روحی و باعث بینائی چشم پدر خواهد شد

(۵۷) یوسف علیه السلام از صحبت با برادرانش دریافته بود که پدر گرامی اش از درد فراق او نابینا شده است، در وضعی قرار داشت که نمی توانست مصر را ترک بگوید و به دیدار پدر بزرگوارش برود، به برادرانش گفت: به خانواده برگردید، این پیراهنم را با خود ببرید و بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود، سپس همهٔ خانواده را نزد من بیاورید. مشاهده پیراهن خونین فرزند عزیز، صدمه شدیدی بود که یعقوب علیه السلام آنرا بردل و دماغ خود احساس کرد و از فشار آن بینائی اش را از دست داد، یوسف علیه السلام با فراست پیامبرانه اش پنداشت که مزده حیات پسر و پیراهن حامل بوی او مایه جبران این صدمه خواهد شد و نابینائی ناشی از آن صدمه را از میان خواهد برد و بینایی اش را به او باز خواهد گرداند.

همانگونه که دلش همواره گواهی می داد که پسرش زنده است،

بوی پیراهن او را از کنعان در مصر احساس کرد

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمَّ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ ۗ لَوْلَا أَن تَفَنِّدُونِ ۖ
قَالُوا تَأَلَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ۙ ۱۰ فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى
وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا ۗ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
ۖ ۱۱ قَالُوا يَا بَنَاتَنَا اسْتَعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ۖ ۱۲ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ
لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۖ ۱۳

۹۴ - و همینکه کاروان (از مصر) فاصله گرفت، پدر شان گفت: من که (امروز) بوی یوسف را احساس می کنم، اگر کم عqlم نخوانید.

۹۵ - گفتند: بخدا سوگند که تو در اشتباه قبلی خودی.

۹۶ - و چون مزده رسان فرارسید و پیراهن را برویش افکند ناگه بینا شد، گفت: آیا بشما نگفته بودم که از علوم الهی به چیزی دانایم که شما آنرا نمی دانید.

۹۷ - گفتند: ای پدر! برانگناهان ما (از بارگاه الهی) آموزش بخواه، مایقیناً خطا کار بودیم.

۹۸ - گفت: حتماً از پروردگارم برانتان طلب آموزش کنم، او آمرزنده مهربان است.

(۵۸)

علم غیب را با نگرهتی از غیب و فراست ایمانی اشتباه مکنید

(۵۸) همینکه کاروان از مصر بسوی کنعان بحرکت افتاد و از شهرکمی فاصله

گرفت، پدر یوسف علیه السلام گفت: امروز بوی یوسف به مشامم می رسد،

امیدوارم مرا به کم عقلی ناشی از پیری متهم نکنید. برای خانواده اش درك این مطلب دشوار بود، باهمه تأکید گفتند: اشتباه می کنی، گذشته ها در نظرت مجسم می شود، تجسم صحنه های ماضی در فضای خیال تو بوی کاذب یوسف را به مشامت می زند، ناگه مژده رسان رسید و پیراهن یوسف علیه السلام را بر روی پدر افکند، نابینائی ناشی از فراق پسر رخت بر بست و بینائی بجای خودش نشست، رو بسوی اهل خانه کرد و گفت: مگر بشما نگفته بودم که به لطف و عنایت الهی به حقایقی علم دارم که شما از آن ناواقفید، احساس می کردم که یوسف زنده است و بالآخره او را خواهم دید، گفتم بروید هردو را جستجو کنید و از رحمت الهی مأیوس مباشید، گفتم بوی یوسف به مشامم می رسد شما باور نمی کردید، اینک همه براتان روشن شد. این جریان، چگونگی فراست و بصیرتی را که خداوند جل شأنه به پیامبران و اولیاء خود عنایت می کند بخوبی توضیح می دهد، آنان علم غیب ندارند ولی در رؤیا های خود پیام های رمز گونه ای دریافت می کنند، در بیداری نگهتی از غیب به مشام شان می خورد و احساسی به آنان دست می دهد که خود بر آن هیچگونه سلطه ای ندارند، وبه دیگران نیز می توانند اطمینان صد در صد بدهند، همانگونه که یعقوب(ع) می تواند از افتیدن یوسف در چاه، در فاصله چند صد متری اش اطلاع بیابد و از اقامتش در مصر آگاه شود، ولی اکنون بمجردیکه کاروان از مصر بحرکت می افتد و پیراهن یوسف را بسوی کنعان حمل می کند ناگه بوی یوسف در چند صدکیلومتری بمشام یعقوب می خورد، نه برای خودش قابل درك است و نه به دیگران می تواند بایقین چیزی بگوید، و زمانیکه می خواهد این احساس را با اعضای خانواده در میان بگذارد می گوید، مبادا مرا به کم عقلی متهم کنید، و خانواده نیز با او توافق نمی کند و صریحاً و باهمه تأکید به او می گویند: تو اشتباه می کنی، گذشته ها در نظرت مجسم می شود.

پیام هایی از دنیای غیب

چگونگی فراست و بصیرتی که خداوند(ج) به پیامبران و اولیاء خود عنایت می کند شاید در زندگی هر يك تان اتفاق افتاده که دل تان ناگه وقوع حادثه ای را گواهی می دهد و بدون دلیل خاصی منتظر پیش آمدی می باشد، ناگاه مشاهده می کنید که گواهی دل تان درست ثابت شد و انتظار تان بجا بود، مثلاً با اعضای خانواده تان نشستید، یکی می گوید: گمان می کنم امروز یا فردا برادر عزیزمان از سفر برگردد، دیگران می گویند: نه، او هنوز قصد آمدن را ندارد، او می گوید: آری من نیز چنین فکر می کنم، ولی نمی دانم چرا دلم گواهی می دهد که او برمی گردد!! ناگه می بیند که حدس او درست بوده و گمان او صحیح! این احساس نمی تواند يك تصادف باشد، بلکه بر وجود ملکه ای در آدمی گواهی می دهد، این ملکه با تقوی و پرهیزگاری در آدمی رشد می یابد، در پیامبران و دوستان خدا به کمال خود می رسد، آنان به فراستی دست می یابند که پی بردن به کنه گفته ها را برایشان آسان می سازد، و در درك ماهیت دل ها در عقب سیمایها و چهره ها با آنان کمک می کند.

پسران در برابر پدر نیز به اشتباهات خود اعتراف نموده از او طلب آمرزش می کنند و پدر نیز به آنان اطمینان می دهد که حتماً از بارگاه خدای آمرزنده مهربان برایشان طلب آمرزش خواهد کرد.

یوسف علیه السلام در مقام پادشاه مصر، در انتظار استقبال از پدر

چگونگی استقبال از پدر و مادر

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ۝ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا

تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾ رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

۱۱

۹۹- پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در جوار خود جا داد و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید. (۵۹)

۱۰۰- و پدر و مادرش را بر تخت قرار داد، و برایش به سجده افتادند، و گفت: پدرمهربان! این است تعبیر رؤیای قبلی من که خدا آنرا محقق ساخت، و با من احسان کرد که از زندان بیرونم کرد و شمارا از صحرا (به اینجا) آورد، بعد از آنکه شیطان منازعه^۱ را میان من و برادرانم باعث شد، بدون شك که پروردگارم به هرچه خواهد بالطافت و ظرافت می رسد او که دانای با حکمت است. (۶۰)

۱۰۱- پروردگارم! پادشاهی و اقتداری را بمن دادی و تأویل الاحادیث را بمن آموختی، آفریدگار آسمانها و زمین! تویی کارسازم در دنیا و آخرت، مرا منقاد و مسلمان بمیران و با صالحان همکنار ساز. (۶۱)

(۵۹) با کمی دقت، چند مطلب در این آیت جلب توجه می کند:

الف - یوسف علیه السلام غرض استقبال از پدر و مادرش از شهر بیرون رفته و در مسیر قافله به انتظار نشسته و در همانجا از آنان استقبال نموده سپس با وسیله ای که پدر و مادر نیز توانسته اند در کنار او قرارگیرند، بسوی شهر بحرکت افتاده

اند.

ب - تدابیر خاص امنیتی در مسیر راه و در همه مصر اتخاذ شده و مظاهر آن از دور نمایان است و یوسف علیه السلام با اشاره به آن به والدین گرامی اش می گوید: بخواست خدا با امن و امان وارد شهر شوید.

ج - از فحوای این آیه مخصوصاً با در نظر داشت الفاظ (العرش) و (الملک) در آیات بعدی فهمیده می شود که اکنون یوسف علیه السلام پادشاه مصر است و اقتدار دولت مصر در مجموع به او انتقال یافته است.

در روایات بنی اسرائیل می آید که چون خبر وصول یعقوب علیه السلام به پایتخت رسید، یوسف علیه السلام با والیان و مسئولان بزرگ دولتی و قطعاتی از ارتش به استقبال او رفت و طی مراسم شانرداری او را به شهر آورد، شهروندان مصر آنروز را جشن گرفتند، اطفال و زنان و مردان غرض استقبال در دوطرف جاده صف بسته بودند.

(۶۰) با ورود به شهر مستقیماً به قصر رفتند و در آنجا یوسف علیه السلام ، والدینش را بر تخت خاص شاهی قرار داد و خود در پای تخت استاد و احترام شان را بجا آورد. ولی والدین و برادرانش یوسف را شایسته این مقام شمرده به تعظیم او پرداختند. مفسرین در تفسیر (و خروا له سجداً) آراء مختلف دارند:

معنی سجده والدین و برادران برای یوسف علیه السلام

این سجده به معنای اظهار تعظیم و انقیاد و فرمانبرداری در برابر یوسف است. عده ای به این باور اند که والدین و برادران یوسف سجده شکر بجا آوردند، در برابر خدا به سجده رفته اند ولی برای یوسف و به پاس نعمتی که شامل حال او کرده است.

عده دیگری معتقداند که سجده تعظیم در شرایع قبل از اسلام برای غیر خدا
جائز بود که اسلام هم سجده عبادت و هم سجده تعظیم برای ماسوی الله را
تحریم کرد و آنرا مختص برای خدا قرارداد. گویا والدین و برادران یوسف علیه
السلام در برابر او سجده^۱ تعظیم بجا آورده اند نه سجده^۲ عبادت.

گروه دیگری را باور بر آن است که سجده به معنای پیشانی بر زمین گذاشتن و
در پای کسی افتادن در هیچ شریعت الهی برای غیرالله جائز نبوده، عقیده بر جواز
آن در شرایع قبلی بی مایه و بی پایه است. آنان می گویند: نباید سجده را در هر
مورد و هر محلی به معنای پیشانی بر زمین گذاشتن گرفت، چنانچه سجده آفتاب،
مهتاب، ستارگان، درخت ها، کوه ها ... که در قرآن مکرراً آمده است، هرگز به
معنای پیشانی بر زمین گذاشتن نیست، زیرا نه اینها ستون فقرات، کمر و زانو دارند
که خم شوند و فروافتند و نه پیشانی دارند که بر زمین بگذارند، سجده آنها جز
اظهار انقیاد صد درصد در برابر خدا نمی تواند باشد، همچنان سجده^۳ والدین و
برادران یوسف علیه السلام به معنای اظهار تعظیم و انقیاد و فرمانبرداری در برابر
اوست، نه سجده در پای او، اگر کمی دقت کنیم، به عقب برگردیم و رؤیای یوسف
علیه السلام را بیاد بیاوریم که آفتاب و مهتاب و ستاره های یازده گانه را در برابر
خود سجده کنان دیده بود، و امروز و پس از مشاهده این صحنه می گوید: پدر
گرامی ام! این است تعبیر رؤیای من که پروردگارم آنرا محقق ساخت، سجده
بیداری باید با سجده رؤیایش همگونی داشته و شباهتی میان هردو باشد.

در روایات بنی اسرائیل می آید که ادای تعظیم شان در گذشته ها با انحناء و
سر خم کردن توأم بوده، قرآن همین حالت را با لفظ (سجده) بیان کرده است .

یوسف علیه السلام در مقام سپاسگذاری از عنایات الهی

وسف علیه السلام می فرماید:

پروردگارم بر من احسان کرد، مرا از زندان بیرون کرد و به اینجا رساند، شما را از صحرا به اینجا آورد، پس از آنکه شیطان نزاعی میان من و برادرانم ایجاد کرد، پروردگارم کارهای را که اراده کند با لطافت و دقت انجام می دهد، او دانای با حکمت است.

احتیاط حیرت آور در مراعات عزت النفس برادران

چند مطلب در این اظهارات قابل غور بیشتر است:

الف - با انکسار و فروتنی به نعمات الهی و احسان و عنایت پروردگارش اعتراف می کند و بجای آنکه دست یابی به نعمات و قدرت و سلطه را نتیجه سعی و تلاش و کمال و شایستگی های خود بشمارد، آنرا احسان الهی می خواند.

ب - آمدن همه خانواده به شمول برادران را نزد خود نعمت تلقی می کند، گویا او نه تنها همه جفاها را فراموش کرده بلکه اینرا احسان الهی می شمارد که برادرانش امروز در کنار او اند، از اینجا می توان به انگیزه یوسف علیه السلام در رابطه با احتیاطی بازگو می کند که در برخورد با برادرانش داشت و نمی خواست بزودی وقبل از طی مراحل خاصی خود را به آنان معرفی کند، تا مبادا حسادت و کینه شان تحریک گردد و از کنار آمدن با او خودداری ورزند.

ج - او تحریکات شیطانی را عامل منازعه میان خود و برادرانش می خواند. اشاره بسوی خود قبل از برادران، در اثنای بحث بر عوامل و اطراف منازعه نکته ظریفی را افاده می کند که از احتیاط خاص یوسف علیه السلام در معامله با برادرانش و خودداری از هر حرکت عادی و اشاره معمولی به جریحه دار ساختن احساسات آنان حکایت دارد.

د - می گوید: در همه این حوادث، حکمت الهی مضمحل بوده، خدای حکیم

می خواست از این طریق مرا از صحرا به مصر بیاورد و اقتدار مصر را بمن بسپارد. گویا او نه تنها گذشته ها و جفاها را فراموش کرده و هرگز ب فکر انتقام نیست بلکه فراز و نشیب های مذکور را روند عادی، ترسیم شده از قبل، و مطابق مقدرات خدای حکیم می شمارد که او از خم و پیچ آن گذشت و کارش به اینجا کشید.

۶۱) داستان آموزنده یوسف علیه السلام با این دعای جامع او پایان می یابد، در ابتدای دعا بر دو نعمت بزرگ الهی که شامل حالش شده اعتراف می کند، اعطای ملك و اقتدار و علم تأویل الاحادیث، همان حکم و علم که خدا با انبیاء و پیروان صادق شان وعده کرده.

سپس خدا را ولی و کارساز خود در دنیا و آخرت می خواند و در آخر از بارگاه الهی تمنا می کند که تا پایان زندگی بنده مطیع و منقاد او بوده و مرگ در حالتی به سراغش برسد که سرا پا و همه تن مطیع و فرمانبردار باشد و سرانجام در قطار بندگان صالح خدا قرار گیرد و به صف آنان ملحق شود و به مقام آنان نائل گردد.

از ویژگی های عمده رهبران صالح و وجه امتیازشان از زمامداران فاسد این است که نخست اقتدار باعث نمی شود که آنان خود را بالاتر از قانون بشمارند و التزامی به ضوابط و مقررات نداشته، خود جای شریعت و قانون را بگیرند، بلکه در اوج اقتدار بیش از دیگران و بیشتر از قبل به شریعت و قانون التزام می ورزند. و ثانیاً سعی بخرچ می دهند تا بطانه صالح، همراهان و همکاران نیک در کنار شان قرار گیرد، از تحمیل حکمرانان ظالم و فاسد بر مردم خودداری می ورزند و نمی گذارند افراد خائن و مکاری در بطانه آنان شامل شوند که شیوه های تقرب به دربارها و جلب توجه زمامداران را بلد اند و با چرب دستی و چرب زبانی جلو می روند، حول و حوش رهبران و فرمانروایان را اشغال نموده، از تقرب به بارگاه آنان کسب قدرت و شهرت نموده، راه را برای سوء استفاده های خود باز می کنند.

از اخبار غیب فقط با وحی اطلاع یافته اند

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ^{۱۰۲} وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ^{۱۰۳} وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ^{۱۰۴}

۱۰۲- این گفته ها از جمله اخبار غیب اند که ما آنرا بتو وحی می کنیم. و تو آن زمان نزد آنان نبودی که توطئه می سنجیدند و کار شانرا جمع و جور میکردند. (۶۲)

۱۰۳- و اکثر مردم، هرچند (برهدایت شان) حرص بورزی ایمان نمی آرند. (۶۳)

۱۰۴- و تو (بردعوت) پاداشی از آنان نمی خواهی، این نیست مگر پندی برای عالمیان. (۶۴)

(۶۲) زمانیکه این آیات بر پیامبر علیه السلام نازل می شد و داستان یوسف علیه السلام را باهمه تفصیلات و زوایای حساس آن به مردم حکایت می کرد، چیزی حول و حوش دو هزار و پنجمصد سال از پیدایش و وفات چهره های اصلی این داستان سپری شده بود، نه این داستان با همه تفصیلات آن و به نحوی که اکنون پیامبر علیه السلام به مردم حکایت می کند در هیچ کتابی یافت می شد و نه پیامبر علیه السلام خواندن و نوشتن می دانست تا اقتباس کند، چگونه بر زوایای مخفی این داستان تاریخی پی برد؟ چگونه این داستان را برای تطبیق بر اوضاع موجود مکه و آنچه میان او و مخالفینش می گذشت و برای آنکه مخالفین دعوت او در آینه این داستان آموزنده، سیمای خود را و آینده شانرا مشاهده کنند و به سرانجام خود پی ببرند و عبرت بگیرند، حکایت کرد، سپس همه بخش های آن یکی پی دیگری تحقق یافت؟ زعمای قریش نیز مثل برادران حسود یوسف علیه السلام با

پیامبر علیه السلام کینه و حسد ورزیدند، کمر عناد و مخالفت بستند، باهم گفتند: یا او را بکشید، یا به زندان بیفگنید و یا از مکه تبعید کنید، او و یارانش را به هجرت از مکه مجبور ساختند ولی چند سالی سپری نشده بود که همه مثل برادران یوسف علیه السلام به پای او افتادند و از او پوزش خواستند و او نیز در جواب شان گفته یوسف علیه السلام را تکرار کرد و فرمود:

لا تثریب علیکم الیوم ...

همه^۱ اینها را پیامبر علیه السلام از کجا فهمید؟ قرآن می فرماید: اینها اخبار غیبی اند که خداوند بتو وحی می کند. این داستان نشان می دهد که تو پیامبری و با منبع وحی در ارتباطی، چون از غیب جز با وحی نمی توان آگاه شد.

گمان مکن که اکثریت مردم در باورها و جهتگیری های شان

حجت و برهان را معیار می گیرند و بمجرد مشاهده دلیل ایمان می آورند

(۶۳) اکثریت مردم چنان اند که به محض مشاهده حجت و برهان و استدلال ایمان نمی آرند، حرص شدید دعوت گران به هدایت آنان نیز به نحوی نتیجه نمی دهد که بمجرد مشاهده حقانیت آنان، باید اکثریت آنان ایمان بیاورند، اکثریت مردم با وضع حاکم می سازند و با جریانات موجود پیش می روند و با مقتضیات زمان خود خو می گیرند، تغییر در خود و جامعه و وضع حاکم شانرا نمی پسندند. دعوتگران نباید با مشاهده چنین وضعی مأیوس شوند، تعداد کم کسانی که جرأت مقابله با وضع حاکم را دارند، نیرو و توان بیرون رفتن از کشش ها و جاذبه های جو موجود جامعه را در خود می یابند و ضرورت دگرگونی در ساختار جامعه و وضع حاکم و محکوم را احساس می کنند، برای رهبران نهضت ها و دعوتگران مصلح کفایت می کند، همین ها اند که وضع را تغییر می دهند، سپس اکثریت ها نیز بدنبال آنان می روند.

عدم طمع پاداش از مردم بارزترین صفت پیامبران و دعوتگران صالح
نه اینکه دیگران را به قربانی دعوت کند و خود از سفره رنگین عرق و خون دیگران
تغذیه شود

(۶۴) عدم طمع پاداش از مردم، یکی از مواصفات عمدهٔ پیامبران و دعوتگران
صالح است، قرآن از قول همهٔ پیامبران حکایت می‌کند که به قوم خود گفته‌اند:
از شما پاداشی نمی‌خواهیم، پاداش ما بر پروردگار عالمیان است، ذکر مکرر این
خصوصیت در داستان اکثر پیامبران اهمیت این صفت را نشان می‌دهد. در انتخاب
رهبر باید سخت به آن توجه کرد و کسی را شایستهٔ رهبری شمرد که نه از مردم
طمع پاداش معنوی دارد نه مادی، نه توقع مدح و ستایش خود را از مردم و نه
انتظار امتیازات مادی برای خود و اقاربش، رهبری را مسئولیت بشمارد، پاداش آنرا
از خدا بخواهد، در راه حق بیش از دیگران قربانی بدهد، نه اینکه دیگران را به
قربانی دعوت کند و خود از سفره رنگین عرق و خون دیگران تغذیه شود و به جاه و
جلال برسد و آنگاه در لباس و طعام و مسکن امتیازاتی برای خود اختصاص دهد.

چه بسا مردم که با کمال بی‌اعتنایی از کنار نشانه‌های نمایان رد می‌شوند
و عبرتی از آن نمی‌گیرند!

وَكَايِنَ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ
۱۰۰ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ۱۰۶ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ
مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۰۷ قُلْ هَذِهِ
سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ۱۰۸ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ ۗ

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۖ وَلَدَارُ
 الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوْا
 أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ ۖ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ
 الْمُجْرِمِينَ ۝ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۗ مَا كَانَ حَدِيثًا
 يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً
 لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝

۱۰۵ - و چه بسا نشانه هایی در آسمانها و زمین که برآن می گذرند ولی (از تأمل در
 آن) اعراض کنان. (۶۵)

۱۰۶ - و اکثریت شان بخدا ایمان نمی آرند مگر توأم با ارتکاب شرك. (۶۶)

۱۰۷ - آیا مگر از کدام فراگیرنده عذاب الهی احساس امن می کنند و یا از اینکه
 قیامت آنانرا ناگهانی فرا گیرد در حالیکه بی خبر اند. (۶۷)

۱۰۸ - بگو این است راه من، بسوی خدا با بصیرت دعوت می کنم، من و هرکی از
 من پیروی می کند، پائی خدا راست و من از مشرکان نیم. (۶۸)

۱۰۹ - و قبل از تو نفرستاده ایم مگر مردانی را از باشندگان شهرها و قریه ها که
 ما به آنان وحی می کردیم. آیا مگر در زمین سیر نکرده اند و ندیده اند که انجام
 پیشینیان شان چه بوده؟ و سرای اخروی برای آنانکه پرهیزگاری کنند حتماً بهتر
 است، آیا تعقل نمی کنند. (۶۹)

۱۱۰ - تا آنکه پیامبران ناامید شدند و پنداشتند که (و عده یا انتظار) دروغینی
 آنانرا فریفته است، ناگه نصرت و تأیید ما بسراغ شان رسیده و بهرکی خواستیم
 نجات داده شده، و عذاب ما از (ستمگران) مجرم بازداشته نشود. (۷۰)

۱۱۱ - در داستان آنان حتماً عبرت‌یست برای خردمندان، سخن افترا آمیزی نیست، بلکه مؤید پیشینه خود است و تفصیلی برای همه چیز و رهنمود و رحمتی برای مؤمنان. (۷۱)

(۶۵) چه بسا نشانه‌های پراکنده در زمین و آسمان، و پدیدار شونده در بستر زمان که انسانرا بسوی خدا می‌خواند، به حق دعوت می‌کند، از عواقب خطرناک کفر می‌هراساند و نمونه‌های عبرتناک آنرا در جلو انسان ترسیم می‌کند، ولی اکثریت مردم از کنار این نشانه‌ها با بی‌اعتنائی می‌گذرند، تأملی در آن نمی‌کنند و عبرتی از آن نمی‌گیرند.

اگر انسان کمی در پدیده‌های ماحول خود بیندیشد و در نمونه‌های تاریخی عملکردهای خود تأملی کند، هزاران دعوت‌گری را می‌یابد که او را بسوی خدا دعوت می‌کند و در تشخیص صراط مستقیم به یاری اش می‌شتابد.

ایمان اکثر مردم به شرك آلوده است

سنگ‌های قیمتی در کوهی از سنگ‌های بی‌ارزش

(۶۶) از میان همان تعداد محدودی که ایمان می‌آورند، بیشتر شان مرتکب شرك می‌شوند و ایمان شانرا با پلیدی شرك می‌آلاینند، عده‌ای در پهلوی خدا از غیر او نیز استمداد می‌جویند و به آستانه آنان پناه می‌برند، عده‌ای از غیر خدا چنان می‌ترسند که از خدا باید ترسید، عده‌ای با غیر خدا چنان محبت می‌ورزند که فقط خدا شایسته‌ٔ چنین محبتی است و عده‌ای در برابر غیر خدا چنان منقاد و فرمانبردار اند که چنین اطاعتی شایسته احدی جز خدا نیست. تعداد مؤمنان پیراسته بی‌آلایش که شرك در ایمان شان رخنه نمی‌کند، به تناسب عناصر مشرك چون سنگ‌های قیمتی در کوهی از سنگ‌های بی‌ارزش ناخالص است.

چه اطمئنان بی پایه ای!

(۶۷) چه چیزی این عناصر کافر و مشرک را که با دعوت پیامبران به مخالفت می پردازند و با دین حق می جنگند، از عذاب فراگیر الهی مطمئن ساخته؟ چرا از وقوع ناگهانی قیامت احساس امنیت می کنند؟ آیا عدم ترس از عذاب الهی و برپائی ناگهانی قیامت آنرا بی باک ساخته و به ارتکاب گناه وا داشته؟ چه اطمئنان بی مایه ای! چه بی باکی جاهلانه ای!!

انتخاب آگاهانه

(۶۸) بگو ما راه خود را از شما جدا کرده ایم، من و پیروانم با بصیرت و آگاهی بسوی خدا دعوت می کنیم، خدا را از هر عیب و نقص منزه می شماریم و مرتکب شرک نمی شویم. ما با غور عمیق در این هستی، و مطالعه دقیق تاریخ، راه خود را آگاهانه انتخاب کرده ایم، از کنار نشانه ها و علایم کورکورانه و سرسری رد نمی شویم، پیام های آنها را با غور و تعمق می خوانیم و راه خود را در روشنائی آن شناسائی می کنیم.

داستان بعثت تو و مخالفت دشمنانت بارها در تاریخ تکرار شده است

(۶۹) دعوت تو پدیده تازه ای نیست، قبل از تو شخصیت های بزرگ دیگری در تاریخ گذشته اند که با وحی رهنمائی می شدند، آیا مخالفین تو و نیروهائیکه دعوت ترا تکذیب می کنند و برای جنگ با تو صف بسته اند، از حوادث تاریخی و انجام شوم پیشینیان کافر و مشرک خود پند نمی گیرند؟ مگر ندیدند که همواره پیروزی نهائی از پیامبران و پیروان مؤمن شان بوده، پاداش اخروی آنان بهتر از دنیای شان خواهد بود.

تأیید الهی چه زمانی فرامی رسد؟

نصرت الهی در پایان ابتلاءات و در اوج دشواری ها فرامی رسد

(۷۰) شدت مخالفت ها علیه پیامبران گاهی به حدی بوده که موجبات یأس و ناامیدی پیامبران اولوالعزم را فراهم کرده و وضع را چنان یافته اند که پنداشته اند، باور شان در مورد پیروزی محتوم دعوت، خوش باوری و حسن ظن و امیدواری های کاذب بوده، راه را مسدود یافته اند و چانس پیروزی را معدوم شمرده اند. در چنین مرحله ای بوده که تأیید الهی به سراغ شان رسیده و پیروزی شان تحقق یافته، کشتی نجات شان از امواج طوفان ها گذشته و به ساحل رسیده اند و در همین مرحله است که عذاب الهی بر دشمنان فرود آمده و مؤاخذه شده اند. تا زمانیکه پیامبران مأیوس نشده اند و امیدى به هدایت قوم خود داشته و بکار دعوت ادامه داده اند، نزول عذاب به تأخیر افتاده، ولی بمجردیکه قوم جواب رد به آنان داده و آنانرا از خود دور ساخته اند و از سرزمین خود رانده اند، عذاب الهی به سراغ شان آمده و مهلت شان به پایان رسیده .

دروس و عبر در فراز و نشیب تاریخ

(۷۱) از یکسو در داستانهای تاریخی درس های آموزنده ای برای خردمندان نهفته است و از سوی دیگری قرآن که بر دعوت همه دعوتگران صالح و دلسوز تاریخ صحه گذاشته و همه چیز را با شرح و تفصیل کافی بیان کرده، رهنمای مؤمنان است و رحمت الهی بر آنان.

خدایا! ما را در خط همه دعوتگران دلسوز تاریخ قرار بده و قرآن را رهنمود ما و وسیله نزول رحمت بی پایانت بر ما گردان.

والحمد لله رب العالمین

فهرست

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۳	معرفی سوره
۵	حروف مقطعات و رابطه آنها با مضامین سوره
۶	قرآن خودش را چگونه معرفی می کند؟
۷	چرا عده ای قرآن را غامض و پیچیده می خوانند؟
۷	قرآن و عقل انسان
۷	حقیقت داستانهای قرآن
۸	تعبیر رؤیای یوسف علیه السلام و توصیه های پدرش به او
۱۰	معنی تأویل الأحادیث
۱۱	حقیقت رؤیا
۱۲	یکی از رؤیاهایم در زندان
۱۳	رؤیایی شبیه به رؤیای یوسف علیه السلام
۱۴	رؤیا نشانه منبع الهام برتر از حواس انسان
۱۴	و نشانه تقدیر و سرنوشت
۱۵	بحثی خیلی دقیقی در باره انگیزه اختلاف با شخصیت های بزرگ

- برازندگی شخصیت یوسف علیه السلام حسادت برادران را برانگیخته است -----۱۵
- تکیه بر عصبیت ها نشانه ضعف شخصیت -----۱۵
- ترور رقیب کار حریف ضعیف و بی شخصیت -----۱۷
- "علم غیب" نه تنها به انسانان عادی بلکه به پیامبران نیز داده نشده است -----۱۹
- در قضاوت های تان محتاط باشید، ن -----۲۲
- ه به دیده های اشکبار حساب کنید و نه به پیراهن خونین -----۲۳
- یعقوب علیه السلام صبر می کند و از خدا استعانت می جوید -----۲۳
- چرا یوسف علیه السلام به خانه اش برنگشت؟ -----۲۴
- گاهی شخصیت های بزرگی به بهای اندکی معامله می شوند -----۲۵
- رهبری ملت به "علم" و "حکمت" ضرورت دارد -----۲۸
- رهبر جامعه دینی پاسدار مال، جان، عزت و ناموس مردم است -----۲۹
- اخلاق اشرافی -----۳۰
- کدام برهانی یوسف علیه السلام را از سقوط در گناه بازداشت؟ -----۳۱
- سخت ترین ابتلاء -----۳۲
- دو چهره متضاد در يك مسیر بسوی يك سرمنزل ولی با دو انگیزه متضاد -----۳۲
- این مجرم است که برای تبرئه خود دیگران را متهم می کند. -----۳۴
- خدا با پرهیزگاران است -----۳۴
- عکس العمل سرد و نرم عزیز مصر نشانه چیست؟ -----۳۵
- گناه در معیارهای اشرافیت -----۳۵
- در محافل اشراف چه می گذرد؟ -----۳۶
- رهبران قریش چه انتباهی از این داستان می گرفتند؟ -----۳۸

- گاهی شایستگی‌ها مایه مصیبت‌ها می‌شود ----- ۳۹
- در پیروزی‌ام در این ابتلاء بزرگ مرهون عنایت الهی‌ام ----- ۴۱
- بی‌بند و باری و ولگردی از مظاهر جامعه جهل زده است ----- ۴۱
- زندان پناه‌گاه یوسف علیه‌السلام و مدرسه او بود ----- ۴۲
- اگر مؤمنی در هر حادثه‌ای خیری برایت مضمّر است ----- ۴۲
- در زندان چه می‌گذرد؟ ----- ۴۴
- انتباه ستمکشان از سیمای پرچم‌های یوسف علیه‌السلام چه بود؟ ----- ۴۵
- رفع يك اشتباه در رابطه با تفسیر این آیه ----- ۴۶
- از غیب فقط با وحی می‌توان اطلاع حاصل کرد ----- ۴۷
- خودداری از شرك، پیام نخستین دعوت‌گران بسوی خدا ----- ۴۷
- با توحید و یکتا پرستی از ذلت و پستی نجات می‌یابیم ----- ۴۸
- برای شرك و دوگانه پرستی هیچ دلیلی در زمین و آسمان نمی‌یابند ----- ۴۸
- جز خدا نه معبودی وجود دارد نه فریادری ----- ۴۹
- تعبیر رؤیاهای رفقای زندان ----- ۵۰
- یکی به وظیفه قبلی خود برمی‌گردد و دیگری به دار آویخته می‌شود ----- ۵۱
- چرا یوسف علیه‌السلام برای چندین سال در زندان ماند؟ ----- ۵۳
- استرحام از حاکم ستمگر باعث ماندنش در زندان شد ----- ۵۳
- رؤیای ملك مصر و آزادی یوسف علیه‌السلام از زندان ----- ۵۴
- رؤیای مختص به مسلمانان نیست، ----- ۵۵
- رؤیا گواهی می‌دهد که انسان می‌تواند از محدوده زمان و مکان بالاتر برود و

- پیامهایی از غیب و آنطرف حجاب ها دریافت کند----- ۵۶
- تعبیر رؤیای ملك----- ۵۷
- یوسف علیه السلام از رفتن به دربار خودداری می ورزد----- ۵۷
- آثار و نتایج دعوت یوسف علیه السلام در جامعه مصر----- ۶۱
- درایت یوسف علیه السلام در مقام سرپرستی از وزارت مالیه مصر----- ۶۳
- از زندان به دربار رسید و ومرد درجه دوم کشور بزرگ مصر شد----- ۶۴
- یوسف علیه السلام در برخورد با برادران جفاکار----- ۶۶
- چرا یوسف علیه السلام در اولین دیدارش با برادران خود را معرفی نکرد؟----- ۶۷
- بضاعه برادران یوسف چه بود----- ۶۸
- یعقوب علیه السلام مثل هر انسانی دیگر به تدبیر متوسل می شود،----- ۶۸
- یعقوب علیه السلام پسرانش را قابل اعتماد نمی شمارد----- ۷۱
- جایگاه توکل در مکتب پیامبران----- ۷۲
- در ظاهر او را متهم می نمایند ولی در خفا به جرم خود اعتراف می کنند----- ۷۴
- حقیقت دین----- ۷۷
- منشأ فضیلت و برتری ات عنایت الهی است،----- ۷۷
- ترجمه دقیق يك آیه----- ۷۹
- پدر حساس و بافراست باور نمی کند----- ۸۰
- پدر مهربان در اندوه پسرش نابینا شد،----- ۸۰
- تدبیر یوسف علیه السلام کارگر افتاد،----- ۸۲
- پیامبر علیه السلام در اثنای فتح مکه----- ۸۵
- پیراهن حامل بوی پسر و مزده حیات او----- ۸۶

- همانگونه که دلش همواره گواهی می داد که پسرش زنده است، ----- ۸۷
- علم غیب را با نگهتی از غیب و فراست ایمانی اشتباه نکنید ----- ۸۷
- پیام هایی از دنیای غیب ----- ۸۹
- یوسف علیه السلام در مقام پادشاه مصر، در انتظار استقبال از پدر ----- ۸۹
- معنی سجده والدین و برادران برای یوسف علیه السلام ----- ۹۱
- یوسف علیه السلام در مقام سپاسگذاری از عنایات الهی ----- ۹۲
- احتیاط حیرت آور در مراعات عزت النفس برادران ----- ۹۳
- از اخبار غیب فقط با وحی اطلاع یافته اند ----- ۹۵
- گمان مکن که اکثریت مردم در باورها و جهتگیری های شان ----- ۹۶
- عدم طمع پادشاه از مردم بارزترین صفت پیامبران و دعوتگران صالح ----- ۹۷
- چه بسا مردم که با کمال بی اعتنایی از کنار نشانه های نمایان رد می شوند ----- ۹۷
- ایمان اکثر مردم به شرك آلوده است ----- ۹۹
- چه اطمینان بی پایه ای! ----- ۱۰۰
- انتخاب آگاهانه ----- ۱۰۰
- داستان بعثت تو و مخالفت دشمنانت بارها در تاریخ تکرار شده است ----- ۱۰۰
- تأیید الهی چه زمانی فرامی رسد؟ ----- ۱۰۰
- دروس و عبرت در فراز و نشیب تاریخ ----- ۱۰۱

از متن کتاب

سوره یوسف را زمانی می توانیم بخوبی درک کنیم و مفهوم هر آیه و ابعاد گسترده مضامین آنرا دریابیم که جو حاکم بر